

از مرگ مجید شریف، پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، ۲۰ سال گذشت. از این انسان‌های آرمان‌خواه و چهره‌های فروزنده‌ی مقاومتِ سیاسی و فرهنگی در برابر جمهوری اسلامی ایران، با سنگدلی و خشونت‌ی کم‌مانند جان ستاندند؛ به ویژه از پروانه‌ی اسکندری و داریوش فروهر. صداهای اعتراض نسبت به این جنایت هولناک نیز کم‌مانند بود و سبب آنکه حکومت‌گران در برابر آراء همگان به پاسخ آیند، برای نخستین بار قتل‌های سیاسی را محکوم کنند و موزیانه آن را به بدکاری شماری از مزدوران خودسرشان نسبت دهند؛ به شیوه‌ی مرسوم و متداول همه‌ی حکومت‌های خودکامه. از این رو تا همین روز دانسته نیست آمران، طراحان و سازمان‌دهندگان "قتل‌های زنجیره‌ای" که‌ها بودند، چه‌ها در سر داشتند، چرا آن پنج تن را آماج دشنه‌های آخته‌ی خود ساختند، و دیگر پرسش‌های هنوز پاسخ‌نیافته.

برای آنکه این بیداد به بوته‌ی فراموشی سپرده نشود و تلاش برای دادخواهی از پای نیفتد، ناگزیریم چندوچون واقعیت و نیز سازوکار لاپوشانی و کژدسی آن را بازگوییم و بازشکافیم و همواره بر آگاهی‌هامان بیافزاییم؛ نیز آن‌گونه که پرستو فروهر به نیکی بازگفته، از یاد نبریم: «قربانیان جنایت‌های سیاسی، آنان که به جرم دگراندیشی کشته شده‌اند و دادخواهی‌شان به انجام نرسیده، مردگانی هستند که خاک‌سپاری‌شان ناتمام مانده است. مرگ‌شان بر جهان ما زندگان، سنگینی می‌کند. تنها زمانی می‌توان سرگذشت آنان را به گذشته سپرد که دادخواهی ما به سرانجامی عادلانه رسیده باشد. تنها در آن هنگام، سرگذشت آنان به گذشته خواهد پیوست؛ تا برگی از تاریخ باشد برای عبرت آیندگان».

آنچه در زیر می‌آید تنها چند هفته پس از کُشتار مجید شریف، پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، به رشته‌ی نگارش درآمد و در نشریه‌ی *آرش* شماره‌ی ۶۹ (دی ۱۳۷۷) چاپ شد. اگر کژی و کوزی داشت - و نه کمی و کاستی<sup>۱</sup> و یا داده‌هایی نادرست، در اختیار عصر نو قرار نمی‌دادمش و از دوستان نمی‌خواستم به بازچاپش برآیند.

\*\*\*

وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران، در آستانه‌ی بیست سالگی "جمهوری اسلامی" شان بیش از پیش به تبهکاری آلوده شده‌اند و ایران را وحشت‌کده‌ی دگراندیشان و دگرخواهان ساخته‌اند. اوج موج‌های پی‌درپی مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی‌شان در آبان و آذر ۱۳۷۷ بود. در این ماه‌های رویندگی و روشنایی، خشک‌مغزان و شب‌پرستان، پنج تن از نگه‌داران آتش مقاومت سیاسی و فرهنگی را در برابر استبداد دینی از پای انداختند؛ چون گذشته به وحشیانه‌ترین شکل‌ها و روش‌ها، برخلاف گذشته اما این بار وحشت‌پراکنی‌شان کارگر نیفتاد و وحشی‌گری‌شان در سیاهی شب گم‌نگشت و صدایی در گلو فرو نشکست. و صدا، صداهایی که از این سو و آن سو بلند شد و بلندتر شد، سرانجام چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آن‌ها را به واپس‌نشینی‌هایی واداشت. چرا و چگونه؟

به بازسازی چندوچون جنایت‌ها می‌پردازیم و بازشناسی زمینه‌های کُشتار پنج دگراندیش و بررسی فرضیه‌های موجود درباره‌ی این آخرین موج وحشت‌آفرینی؛ در فضای سیاسی - اجتماعی تازه‌ای که در ایران به وجود آمده و دگرگونی‌هایی که در پهنه‌ی داخلی و خارجی صورت گرفته و مکافات برای‌شان به بار آورده.

### مصیبت

در آغاز خبر کشته شدن پروانه و داریوش فروهر را می‌دهند. آن‌ها را در خانه‌شان کشته‌اند؛ شماره‌ی ۲۴ کوچه‌ی شهید مرادزاده، خیابان هدایت تهران... می‌گویند که «این جنایت بعد از ساعت ۱۹/۳۰ دقیقه‌ی روز یکشنبه اول آذر ۱۳۷۷ روی داده است.<sup>۲</sup> اما نادرستی گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی خیلی زود فاش می‌شود؛ از سوی بستگان و هم‌زمان پروانه و داریوش فروهر که به محض آگاهی از این جنایت هولناک، خبرگزاری‌های خارجی را آگاه می‌کنند که کُشتار این دو مبارز دلیر و پیگیر نهضت ملی میان هشت و نیم شب

سی آبان و هشت و نیم صبح اول آذر روی داده، یعنی در فاصله‌ی میان آخرین دیدار آن‌ها با دوستان‌شان و اولین تلفن‌های صبحگاهی دوستان‌شان به آن‌ها.<sup>۳</sup> ناگفته‌مانده‌ها، ناروشنی‌ها و ناراستی‌های آن "گزارش" را نیز همان هم‌زمان و بستگان آشکار می‌نمایند؛ پس از اینکه گزارش به شکل یکسانی در روزنامه‌های ایران آمد:

«... خبرنگار ما از محل وقوع جنایت گزارش داد: شاهدان عینی معتقدند قاتل یا قاتلان، با داریوش فروهر و همسرش آشنا بوده‌اند؛ چرا که با جعبه‌ی شیرینی و دسته گل وارد خانه شده‌اند. به گفته‌ی شاهدان عینی، راز قتل هنگامی فاش شد که عصر یکشنبه، چند تن که از قبل دعوت داشته‌اند زنگ در خانه‌ی فروهر را به صدا درمی‌آوردند و چون در را باز نمی‌کنند، مشکوک می‌شوند و یکی از مهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود و در را باز می‌کند و هنگامی که مهمانان وارد خانه می‌شوند، صحنه‌ی جنایت را می‌بینند. به گفته‌ی شاهدان، قاتل یا قاتلان، داریوش فروهر را در دفتر کارش در طبقه‌ی بالای ساختمان با سه ضربه‌ی کارد بر سینه‌اش کشته و او را هم روی میل نشانده‌اند.»<sup>۴</sup>

از "شاهدان عینی" ای که گفته می‌شود "قاتل یا قاتلان" را «با جعبه‌ی شیرینی و دسته گل» دیده‌اند، خبری در دست نیست. وجود خارجی دارند؟ نمی‌دانیم. اما می‌دانیم کسی که «جعبه‌ی شیرینی و دسته گل» در دست داشت از دوستان نزدیک پروانه و داریوش فروهر است که با شنیدن خبر هولناک، شیرینی و دسته گل را به زمین می‌کوبد و دم در خانه‌ی شماره‌ی ۲۴ کوچه‌ی شهید مرادزاده به حق می‌افتد؛<sup>۵</sup> حدود ساعت شش شب یکشنبه‌ی اول آذر و کمی پس از اینکه یکی از «مهمانان از دیوار خانه وارد حیاط می‌شود... صحنه‌ی جنایت را می‌بیند» و از پا افتاده، خبر جنایت را به گوش دیگران می‌رساند و به گوش نیروهای انتظامی؛ و به گوش چند تنی از بستگان؛ از جمله به دکتر بهروز برومند که چند و چون جنایت را با شهادت به یکی از رادیوهای فارسی زبان برون مرزی باز می‌گوید:

«معاینه‌ی پزشکی فروهر را به عمل آوردم؛ اما یارای آن را نیافتم که پیکر پروانه فروهر را معاینه کنم. نتیجه‌ی معاینه‌ی من و معاینه‌ی پزشک قانونی این است: با هر دو پیش از کُشتن بدرفتاری بسیار شده است. ضربه‌های کارد وقتی وارد شده‌اند که هر دو به حالت فلج درآمده بودند. نخست آن‌ها را به حالت فلج درآورده و سپس سلاخی‌شان کرده‌اند. به هر یک از آن‌ها دست کم ۱۵ ضربه کارد وارد شده است. هر دو در طبقه‌ی بالا بوده‌اند. نخست پروانه را در حضور شوهرش کشته‌اند و سپس او را که هنوز زنده بوده است به طبقه‌ی پایین آورده و سلاخی کرده‌اند.»<sup>۶</sup>

دکتر برومند این واقعه را نیز فاش می‌کند که نیروهای انتظامی و مأمورینی که از سوی وزارت اطلاعات به محل وقوع جنایت فرستاده می‌شوند، بی‌درنگ همه، همه‌ی دوستان و بستگان ماتم‌گرفته‌ی فروهرها را که حالا در گوشه‌ای از حیاط خانه وارفته‌اند، از آنجا بیرون می‌کنند و حیاط و خانه را به تصرف خود درمی‌آورند. اعتراض و التماس نزدیک‌ترین خویشان قربانیان هم که از هر گوشه‌ی شهر به این خانه سرازیر شده‌اند، به جایی نمی‌رسد. حدود نیمه شب، اما می‌گذارند مادر و خواهر پروانه و برادر داریوش فروهر و چند تنی دیگر از نزدیک‌ترین کسان به خون‌خفتگان وارد حیاط خانه شوند؛ و نه حتا وارد ساختمان. همین. وگرنه تا ده روز پس از این رویداد، یعنی تا سه‌شنبه دهم آذر، خانه در تصرف مأموران انتظامی و امنیتی حکومت می‌ماند. این را آرش، فرزند پروانه و داریوش فروهر گواهی داده است:

«با آنکه ما از مقامات قضایی حکم تحویل خانه را گرفته بودیم، مأموران امنیتی به این حکم اعتنا نکردند و تا کارشان تمام نشد ما را به داخل خانه راه ندادند. وقتی آن‌ها رفتند و ما به داخل خانه وارد شدیم، آنجا را مانند یک زباله‌دان آشفته یافتیم. همه جا را زیر و رو کرده و تمام پرونده‌ها و یادداشت‌ها و اوراق و اسناد خصوصی پدرم را با خود برده بودند. از جمله دفتری را که پدرم خاطرات خود را در آن می‌نوشت.»<sup>۷</sup>

اینکه بستگان و دوستان پروانه و داریوش فروهر سکوت و بی‌خبری پیشه نمی‌کنند، صدای‌شان را بلند می‌کنند و آن را به گوش دیگران می‌رسانند، ثمربخش است. اولین ثمره‌اش این است که "گزارش جنایت" تغییر می‌کند و "تدقیق" می‌شود. "گزارش" تازه طوری تنظیم شده که با پیش‌آمدهای تازه می‌خواند و می‌تواند بسته به سیر رویدادهایی که دیگر به سختی پیش‌بینی‌پذیر است، کش و قوس یابد. بدین ترتیب "قاتل یا قاتلان" را از زیر علامت سؤال خارج می‌کنند و یک "گروه چهار پنج نفره" را وارد صحنه می‌کنند. از این پس انگیزه‌ی جنایت است که به زیر علامت سؤال می‌رود؛ آن هم به طور کلی، چه به طور ضمنی پیشنهاد می‌کنند: دلیل این جنایت سیاسی است و سرچشمه‌اش مسائل بین‌المللی. "گزارش" شان را روزنامه‌ی همشهری چاپ می‌کند. در روز سه‌شنبه سوم آذر:

«دو روز پس از جنایت هولناک خیابان هدایت تهران که طی آن یکی از چهره‌های سیاسی نیم قرن اخیر و همسرش با ضربات دشنه‌ی چندین ناشناس به قتل رسیدند، هنوز سرنخی از جنایتکاران به دست نیامده است... جنایتکاران که به نظر می‌آید از قامت بلند فروهر وحشت داشته‌اند، با آنکه دست‌کم به سلاح‌های سرد مسلح بوده‌اند، اما به صورت یک گروه چهار - پنج نفره به وی حمله‌ور شدند و توان رویارویی انفرادی را با او در خود نیافتند... کارآگاهان حدس می‌زنند قاتلان فروهر با وی اختلاف شخصی یا خانوادگی داشته‌اند... پروانه فروهر همسر ۵۸ ساله‌ی فروهر نیز که نویسنده و محقق بود، در حالی که در طبقه‌ی اول منزل خود سرگرم دم کردن چای بود... مهاجمانی که فروهر و همسرش را با ضربات کارد به قتل رسانده‌اند، بخش‌هایی از منزل آن‌ها را به هم

ریخته‌اند، اما به نظر می‌آید چیزی به سرقت نبرده‌اند. گفته می‌شود که این دو، ساعاتی پیش از برگزاری یک میهمانی در منزل خود و پیش از آنکه میهمانان‌شان سر برسند، به قتل رسیده‌اند. در همین حال برخی اطلاعات غیر رسمی حاکی است داریوش فروهر در آخرین غروب زندگی‌اش قصد داشته با چند تن از کُردها بر سر ماجرای رهبر کُردهای پ.ک.ک. که اینک در ایتالیا تحت نظر است، مذاکره کند.<sup>۸</sup>

شاخ و برگ این نمایشنامه را وزارت کشور پرورش می‌دهد و دو تا از روزنامه‌های‌شان. تهران تایمز از قول یکی از مقامات وزارت کشور می‌نویسد: «فروهر برای برگزاری تظاهرات در برابر سفارت ایتالیا در تهران اجازه خواسته بود.»<sup>۹</sup> و سلام می‌افزاید: «فروهر در روزی که کُشته شد با چند کُرْد قرار داشت.»<sup>۱۰</sup> و همان مقام وزارت کشور درمی‌آید: «امکان دارد فروهر به دلیل حمایت آشکار از عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران ترکیه کشته شده باشد.»<sup>۱۱</sup>

نمایشنامه‌نویسی و دروغ‌بافی‌هاشان بی‌پاسخ نمی‌ماند. نه تنها از سوی بستگان و یاران فروهرها که از سوی مردمی که جسارت به خرج می‌دهند و در آئین خاکسپاری این دو مبارز نهضت ملی شرکت می‌جویند و فریاد برمی‌آورند: «طالبان حیا کن، مملکتو رها کن»، «مرگ بر استبداد»، «ای جلاد ننگت باد»<sup>۱۲</sup>.

خبرگزاران خارجی‌ای که در روز پنج‌شنبه ۵ آذر در مسجد فخرآباد بودند و نیز در بهشت زهرا، در گزارش‌های‌شان آورده‌اند که این آئین سوگواری «به گونه‌ای خودجوش به یک گردهم‌آیی اعتراضی تبدیل شد» و در جریان آن بیش از ده هزار تظاهرکننده<sup>۱۳</sup> فریاد آزادی‌خواهی و انجام اراده و خواست ملت را سردادند... سرود «ای ایران» خواندند و اکثراً پرچم‌های کوچک سبز و سفید و قرمز را بدون آرم جمهوری اسلامی بر روی آن، به همراه داشتند.<sup>۱۴</sup>

همان شب پنج‌شنبه، خبر از «دستگیری چند مظنون به قتل داریوش فروهر و همسرش» می‌دهند و از قول سرهنگ مقدم، رئیس اداره‌ی حقوقی و سخنگوی ناحیه‌ی انتظامی تهران بزرگ، در روزنامه‌ها می‌نویسند:

«نظر به اینکه تحقیقات جنایی زمان‌بر است و از طرفی بیان شواهد و سرنخ‌ها ممکن است به سیر تحقیقات لطمه وارد کند، اطلاعات تکمیلی بعداً به اطلاع هم‌وطنان عزیز و بستگان و آشنایان آن مرحومان خواهد رسید.»<sup>۱۵</sup>

با این توجیه است که از کار سناریوپردازی در مورد کُشتار پروانه و داریوش فروهر واپس می‌نشینند و برای نخستین بار تن می‌دهند که چندوچون جنایت از زبان قاضی جنایی دادگستری بازگفته شود:

«بهمنش قاضی جنایی پرونده گفت: طبق تحقیقات به عمل آمده در این زمینه، تاکنون مشخص شده است که به طور قطع داریوش فروهر و همسرش شنبه شب در حدود نیم ساعت پس از صرف شام به قتل رسیده‌اند... داریوش فروهر و همسرش با دو کارد مختلف به قتل رسیدند و همین موضوع حاکی از این است که قاتلان بیش از یک نفر بودند. طبق اعلام نظر پزشکی قانونی، پروانه فروهر در زمان قتل دچار حالت خفگی بوده و در حالی که فعالیت مغزی داشته با ضربات متعدد کارد (۲۵ ضربه) او را به قتل رسانیده‌اند. تشخیص حالت خفگی و بیهوشی این احتمال را مطرح می‌کند که قاتلان ممکن است با پاشیدن ماده‌ی بیهوش‌کننده، ضربه‌های دشنه را بر تن پروانه وارد کرده باشند. بهمنش تأکید کرد که در این جنایت انگیزه‌ی سرقت در میان نبوده است... هنوز معلوم نیست که قاتلان آشنا بوده‌اند یا خیر. اما چیزی که کاملاً روشن شده این است که این جنایت به صورت گروهی طراحی و اجرا شده و نوع قتل و صحنه‌ی جنایت حاکی آنست که این جنایت توسط عده‌ای آدمکش حرفه‌ای صورت گرفته است... تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد که درها و پنجره‌ها و معابر ورودی به خانه نشکسته و عواملان جنایت به طور عادی وارد منزل فروهر شده‌اند.»<sup>۱۶</sup>

و به این ترتیب گفته‌های مخالفین خود را تأیید می‌کنند که قتل داریوش و پروانه فروهر قتلی‌ست سیاسی. از مقوله‌ی همان قتل‌های سیاسی یک دهه‌ی گذشته که با قتل کاظم سامی، رهبر جاما، آغاز شد. او را نیز پس از آنکه بیهوش کردند با ضربه‌های دشنه سلاخی می‌کنند. عبدالرحمان برومند و شاپور بختیار را نیز. و رضا مظلومان را.

### باز هم مصیبت

در همان پنج‌شنبه‌ای که جسم بی‌جان پروانه و داریوش فروهر به خاک سپرده می‌شود، خبر مرگ مشکوک دیگری در روزنامه‌ها پدیدار می‌گردد:

«جسد دکتر مجید شریف نویسنده و مترجم معاصر که خانواده‌اش از روز پنج‌شنبه‌ی گذشته از وی خبری نداشتند، امروز با حضور دو تن از بستگان‌شان در پزشکی قانونی شناسایی شد. یکی از بستگان این مرحوم در تماس با روزنامه‌ی همشهری ضمن بیان این مطلب گفت: مرحوم شریف ساعت ۷ صبح پنج‌شنبه با گرمکن از منزل خارج می‌شود و برابر گزارش کلانتری منطقه (حوالی خیابان مفتح و مطهری) ساعت ۸ صبح جسد وی پیدا می‌شود. به گفته‌ی این عضو خانواده، وی هنگام خروج از منزل به خانواده گفته بود که برای تشییع جنازه‌ی استاد محمدتقی جعفری به مشهد می‌رود. اما روز یکشنبه که وی بازنگشت، خانواده نگران و به جستجوی وی برمی‌آیند تا اینکه صبح روز یکشنبه به کلانتری محل رفته جریان گم شدن ایشان را به اطلاع مقامات انتظامی می‌رسانند و صبح دیروز جسد پیدا

شده با مشخصات نامبرده مطابقت داده و صحت آن مورد تأیید خانواده قرار می‌گیرد. وی افزود: دکتر شریف از نظر بدنی سالم و در کمال صحت قرار داشتند. اما از قرار سکنه‌ی قلبی کردند. هنوز تحقیقات پزشکی قانونی کامل نشده و گزارش نهایی در روزهای آتی ارائه خواهد شد.<sup>۱۷</sup>

پس مجید شریف را پیش از پروانه و داریوش فروهر کشته‌اند؛ دو روز پیش‌تر از آن‌ها. در روز ۲۸ آبان. چگونه؟ سرنخی در دست نیست. اما خبر را طوری تنظیم می‌کنند که شک برانگیزانند. آخر اگر او پا به راه مشهد داشت و به "تشیع جنازه‌ی استاد محمدتقی جعفری" می‌رفت چرا گرمکن به تن کرده بود؟ و چرا علت مرگ «از قرار سکنه‌ی قلبی»ست؟ و چرا درست پیش از آوردن علت مرگ آورده‌اند که مجید شریف «از نظر بدنی سالم و در کمال صحت» بود. نه. یک جای کار می‌لنگد. تنظیم‌کنندگان خبر اما می‌دانند چه می‌کنند. می‌خواهند بگویند که ماجرا ساده نیست و رمز و رازی در این مرگ نهفته است که "عاقلان دانند"! به زبان بی‌زبانی می‌گویند که کار، کار خودشان است.

در روزهایی که پس آن روز می‌آید، دیگر خبری درباره‌ی چندوچون کشته شدن مجید شریف نمی‌بینیم و نمی‌شنویم. جز اینکه پزشکی قانونی هم اعلام می‌کند «نتیجه‌ی قطعی درباره‌ی علت مرگ دکتر مجید شریف یک ماه بعد اعلام می‌شود».<sup>۱۸</sup> بدین‌سان پرونده‌ی این قتل هم عجالتاً بسته می‌شود؛ در سکوتی سنگین. سکوت خانواده، سکوت دوستان و یاران. حتا در خارج از کشور هم خاموشی‌ست.

#### مصیبت بر مصیبت افزوده می‌شود

یک هفته پس از انتشار خبر کشته شدن مجید شریف، محمد مختاری ناپدید می‌شود. روز پنج‌شنبه ۱۲ آذر، نزدیک پنج بعد از ظهر از خانه بیرون می‌زند تا جزئی خریدی کند و زود بازگردد که هرگز بازمی‌گردد! پس از دو روز زجرآور بی‌خبری، خبر ناپدید شدنش پخش می‌شود. در فضایی دهشت‌بار و دلهره‌آور. پیش از همه، جامعه‌ی تبعیدیان خارج از کشور است که به تکاپو می‌افتد. کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، کانون پخش خبر است و جنب‌وجوش. در میان فرنگیان نیز انجمن قلم است که زودتر از همه به حرکت درآمده است و نگرانی‌اش را نسبت به سرنوشت محمد مختاری به گوش رسانه‌های همگانی می‌رساند. خبرنگاران بدون مرز، دیده‌بان حقوق بشر و عفو بین‌الملل یکی پس از دیگری به حرکت درمی‌آیند و صدا. و صدای نگرانی، پژواکی جهانی پیدا می‌کند.

همسر محمد مختاری، مریم حسین‌زاده هم پس از اینکه به رئیس‌جمهور اسلامی نامه می‌نویسد و درخواست کمک می‌کند و به جایی نمی‌رسد، سکوتش را می‌شکند و با چند رسانه‌ی فارسی زبان ایرانی و خارجی برون مرزی به گفتگو می‌نشیند. همکاران محمد مختاری و شماری از نویسندگان و دگراندیشان ایران نیز همین رویه را پیش می‌گیرند. ۲۰ نفر از آن‌ها در نامه‌ای به خاتمی می‌نویسند:

«با توجه به رخدادهای اخیر و تهدیدهای علنی در بعضی نشریات، احساس خطر بر جان ایشان [محمد مختاری] و سایر نویسندگان ما را بر آن می‌دارد که از شما بخواهیم هرچه زودتر پیش از آنکه فاجعه‌ای دیگر در رسد، ما و خانواده‌ی ایشان را از سلامت ایشان مطلع فرمایید و اقدامی برای رفع احساس عدم امنیت این دسته از شهروندان به عمل آورید.»<sup>۱۹</sup>

دریغ! همان روزی که این نامه انتشار می‌یابد، جسد محمد مختاری هم پیدا می‌شود. و روزنامه‌های ایران، همان‌ها که در آن یک هفته‌ی پُر از دهشت و دلهره نسبت به خبر ناپدید شدن و سرنوشت نامعین نویسنده‌ی دگراندیش و کوشنده‌ی آزادی بیان، کمترین حساسیتی نشان نداده بودند، نوشتند:

«جسد محمد مختاری نویسنده‌ی کتاب *تمرین مدارا* که پنج‌شنبه‌ی گذشته ناپدید شده بود در اطراف شهر ری ورامین پیدا شد. در تماس با همشهری، یکی از اعضای خانواده‌ی مختاری در این مورد گفت: روز گذشته از طریق یکی از آشنایان باخبر شدیم که جسدی به پزشکی قانونی آمده و پسر آقای مختاری به اتفاق یکی دیگر از افراد خانواده به پزشکی قانونی رفته و هویت جسد پیدا شده را با مشخصات مرحوم مختاری تطبیق داده و دریافتند که جسد پیدا شده، پدر ناپدید شده‌ی وی می‌باشد. این عضو خانواده از دادن اطلاعات بیشتر درباره‌ی چگونگی ماجرا خودداری کرد و آن را به تحقیقات بیشتر نیروهای انتظامی موکول کرد. گفتنی‌ست [که در] یک ماه گذشته نیز عده‌ای ناشناس وی را به مکانی ناشناس برده و پس از ۲۴ ساعت رهایش ساخته بودند.»<sup>۲۰</sup>

چون همیشه از دادن «اطلاعات بیشتر درباره‌ی چگونگی ماجرا» خودداری کردند. این بار، اما بی‌اعتنایی و بی‌علاقگی‌شان در پیگیری ماجرا را به حساب یک «عضو خانواده»ی مختاری گذاشتند که نمی‌خواست موش آزمایشگاه‌شان شود. وگرنه «دادن اطلاعات بیشتر» در این‌باره کار شاقی نبود. کافی بود که به پزشکی قانونی بروند و به جسد نگاهی بیندازند تا ببینند خط‌افتادگی روی گردنش را، جای ضربه بر پیشانی‌اش را و خراش‌های میچ دستش را...<sup>۲۱</sup>

#### اندوه پوینده

همان روزی که جسد مختاری پیدا می‌شود، یکی دیگر از نویسندگان دگراندیش گم می‌شود! او محمدجعفر پوینده است؛ یکی از ۲۰ نویسنده‌ای که دلنگران جان محمد مختاری بود و خطر را احساس کرده بود و برای پیشگیری از فاجعه، آستین بالا زده بود. پوینده را بین ساعت یک و نیم تا دو بعد از ظهر چهارشنبه ۱۸ آذر می‌ربایند. برای رسیدگی به شکایتش از یکی از بنگاه‌های انتشاراتی، به

اتحادیه‌ی ناشران می‌رفت تا در جلسه‌ی "هیئت حل اختلاف" شرکت کند. اما هرگز به آنجا نمی‌رسد. این را یکی از مسئولان اتحادیه می‌گوید:

«در اتحادیه‌ی ناشران منتظر آقای پوینده بودیم که ایشان نه به محل آمد و نه تماسی گرفت که انصراف خود از آمدن را اعلام کند.»<sup>۲۲</sup> فضا چنان دهشت‌بار و دلهره‌آور است که جای درنگ نمی‌گذارد. همسر محمدجعفر پوینده، صدیقه صاحبی، بی‌فوت وقت به راه می‌افتد.

«از همان ساعات اولیه همراه تنها فرزندم به تمامی مراکز رسمی و قابل دسترسی، اعم از آگاهی کل تهران، پزشکی قانونی، بیمارستان‌ها و نواحی مختلف نیروی انتظامی مراجعه کردم، اما هیچ خبر یا نشانی از وی به دست نیاوردم.»<sup>۲۳</sup> حتا به رئیس جمهور اسلامی هم نامه می‌نویسد و از او می‌خواهد که «به عنوان رئیس قوه‌ی مجریه و حامی قانون و... از همه‌ی امکانات خود برای یافتن همسرش و نیز هرگونه اقدامی که به حفظ جان او کمک کند، استفاده نماید.»<sup>۲۴</sup> با نامبر نامه را به همه‌ی روزنامه‌ها می‌فرستد. خبرگزاری‌های خارجی را هم در جریان قرار می‌دهد. و به زودی خبر ناپدید شدن محمدجعفر پوینده در کنار خبر پیدا شدن جسد محمد مختاری، یکی از خبرهای مهم روز می‌شود، به مهم‌ترین روزنامه‌های دنیا راه می‌یابد و حتا از رادیو تلویزیون‌های اروپا پخش می‌شود.

حالا افکار عمومی دنیا نسبت به سرنوشت جامعه‌ی روشنفکران دگراندیش ایران حساس است و چشم‌انداز تارومار کردن نخبگان این جامعه به دست بنیادگرایان و تکرار تجربه‌ی الجزایر، بیمناک. جنبش گسترده و فراگیر جامعه‌ی ایرانیان پراکنده در اروپا و آمریکا هم به این حساسیت و بیم جهانیان دامن می‌زند. صدای اعتراض نه، فریاد اعتراض از همه سو بلند است؛ بلندتر از همیشه. و این اعتراضی ست به بیدادی که بر روشنفکر دگراندیش ایران رفته است و می‌رود. اعتراض به بی‌کسی و بی‌پناهی او در جمهوری اسلامی! خبر ناپدید شدن محمدجعفر پوینده در روزنامه‌های روز شنبه ۲۱ آذر تهران می‌آید و این نخستین بار در تاریخچه‌ی جمهوری اسلامی ایران است که روزنامه‌ها خبر از ناپدید شدن کسی می‌دهند که جسدش هنوز یافت نشده است.

«در حالی که روز گذشته پنجاهمین سالروز حقوق بشر در اکثر کشورهای دنیا گرامی داشته می‌شد، محمدجعفر پوینده، مترجم کتاب حقوق بشر که به تازگی انتشار یافته است، از چهارشنبه‌ی گذشته ناپدید شده و از وی اثری نیست. این حادثه در حالی روی داده است که جسد محمد مختاری که یک هفته قبل ناپدید شده بود، پنج‌شنبه‌ی گذشته در حالی که آثاری از خفگی در گردنش مشاهده می‌شد، توسط خانواده‌اش در پزشکی قانونی شناسایی شد...»<sup>۲۵</sup>

همان روزی که این خبر در روزنامه‌های آن وحشتکده چاپ می‌شود، روشنفکران دگراندیش ایران که بیشترشان خانه و زندگی‌شان را رها کرده و مخفی و نیمه‌مخفی شده‌اند، دست به نوشتن یک اطلاعیه و یک نامه می‌زنند که یکی رسمی ست و به نام «ریاست محترم جمهوری اسلامی» و دیگری غیر رسمی ست و «خطاب به مردم ایران». در زیر این خطابه که بیش از هر چیز دلهره و دهشت جامعه‌ی روشنفکران دگراندیش ایران را نشان می‌دهد، امضای ۵۱ تن آمده است. آن هم به صورتی درهم و برهم، و نه به ترتیب الفبا. «هم‌وطنان عزیز، مصیبت بر مصیبت افزوده می‌شود و کسی پاسخگو نیست. مرگ‌های دلخراش اهل قلم در ماه‌های اخیر نشان‌دهنده‌ی خشونت‌های مهارگسیخته است که هدفش نابودی آزادی و امنیت شهروندان و ایجاد آشفتگی در نظام جامعه‌ی مدنی است. هنوز از فاجعه‌ی هولناک قتل داریوش فروهر و همسرش دیری نگذشته است که جسد محمد مختاری نویسنده، شاعر، متفکر، پس از ربوده شدن وی در سردخانه‌ی پزشکی قانونی پیدا می‌شود. و هنوز نعش این شهید عزیز بر روی دست ما مانده است که خبردار می‌شویم محمدجعفر پوینده، نویسنده و مترجم ارجمند، ناپدید شده است. در این اواخر شاهد مرگ‌های مشکوک و قتل‌های فجیع بوده‌ایم. به اعتقاد ما امواج خشونت‌آفرین در این روزها به عمد تدارک دیده شده است. ضمن افشای این خشونت سازمان‌یافته و ابراز عدم امنیت جانی اهل قلم و اندیشه، خواستار پاسخ‌گویی صریح مقامات مسئول مملکت هستیم و اعلام می‌داریم در صورت وقوع اتفاقاتی از این دست، نهادهای قانونی از مسئولیت مشترک حفظ جان شهروندان مبرا نخواهند بود. از تمام کسانی که این موقعیت ضد آزادی و امنیت عمومی را بر نمی‌تابد می‌خواهیم به این وحشت‌آفرینی خاتمه دهند.»<sup>۲۶</sup>

در نامه‌ای هم که به پیوست این اطلاعیه برای رئیس جمهور می‌فرستند، "مصرانه" می‌خواهند که:

«۱- امنیت کامل آنان برای فعالیت عادی و فرهنگی‌شان تأمین شود.

۲- شرایطی فراهم گردد تا نویسندگان بتوانند کانون نویسندگان ایران را به عنوان سازمان صنفی خود به صورت علنی تشکیل دهند.

۳- عوامل قتل‌های این چند سال و به خصوص قتل‌های اخیر هرچه سریع‌تر شناسایی و محاکمه شوند و به مجازات برسند.»<sup>۲۷</sup> نامه و اطلاعیه‌ی یاران محمدجعفر پوینده بر سرنوشت این نویسنده تأثیری نمی‌گذارد. نمی‌تواند هم تأثیر بگذارد. چه، او را همان روزی که ناپدید می‌کنند، می‌کشند؛ به مانند محمد مختاری. این خبر اما درست روزی انتشار پیدا می‌کند که اعلامیه و نامه‌ی ۵۱ نویسنده پخش می‌شود.

«جسد محمدجعفر پوینده نویسنده و مترجم و عضو کانون نویسندگان که هفته‌ی گذشته ناپدید شده بود، دیروز توسط خانواده‌اش شناسایی شد. یکی از بستگان پوینده در تماس با همشهری گفت: ربایندگان عصر روز چهارم دی، وی را به قتل رساندند و جنازه‌اش را در اطراف شهریار رها کردند. مهاجمان مدارک شناسایی پوینده را ربودند؛ اما انگشتر طلا و یکی دو نشانه‌ی دیگر را برجای گذاشتند...»<sup>۲۸</sup>

نازنین، دختر محمدجعفر پوینده «... با اعلام این خبر به خبرگزاری جمهوری اسلامی گفت: پاسگاه نیروی انتظامی شهریار، جسد پدرم را پنج‌شنبه در کنار پُل راه‌آهن بادامک شهریار پیدا کرده بود، ولی به علت عدم وجود اوراق شناسایی همراه وی، قادر به شناسایی وی نشده بود... مأموران نیروی انتظامی، روز گذشته پس از انتشار عکس (پوینده) در روزنامه موفق به شناسایی جسد وی شدند... علت مرگ پدرم "خفگی" اعلام شده و هم‌اکنون جسد وی برای تحقیقات بیشتر در پزشکی قانونی نگهداری می‌شود.»<sup>۲۹</sup>

خبر مصیبت بار است و دردناک. اما دهشت و دلهره‌ای که به بار می‌آورد، فراتر از مصیبت و درد است. پرسش این است: قربانی بعدی کیست؟ سایه‌ی مرگ بر سر چه کسی ست؟ چه کس دیگر فردا در میان ما نیست؟ نفس در سینه‌ها حبس است. ترس همه جا حاکم است.

«بستگانم صبح‌ها مرا به سر کار می‌برند. بسیاری از نویسندگان خانه‌های‌شان را ترک کرده‌اند. تا از پایین پله‌ها صدای پا می‌شنوم، شبخ مرگ را پیش چشمانم می‌بینم.»<sup>۳۰</sup>

خبرهایی که از ایران می‌آید، جامعه‌ی ایرانیان خارج از کشور را تکان می‌دهد. تکانی سخت. این‌ها مرگ محمدجعفر پوینده را فریاد می‌کنند. فریادی که از رسانه‌ها پخش می‌شود و خواسته‌های ۵۱ نویسنده‌ی دگراندیشی را که جان‌شان در خطر است نیز بازمی‌تاباند. همه نگرانند. چه ایرانی‌ها و چه فرنگی‌ها: روشنفکران و انجمن‌هایی که از حقوق اهل قلم دفاع می‌کنند؛ شخصیت‌ها و نهادهایی که انسان‌دوست‌اند و از حقوق بشر پاسداری می‌کنند، سازمان‌ها و احزاب ترقی‌خواه؛ و حتا برخی دولت‌ها. هرکس به بیان و زبان خود می‌خواهد و می‌گوید که باید به این موج جنایت پایان داده شود. در مصاحبه‌ها، مقاله‌ها، طومارهای امضا، راهپیمایی‌ها، تحصن‌ها و... انگشت اتهام به سوی کل حکومت است و یا پاره‌هایی از حکومت. و در این میان کانون نویسندگان ایران (در تبعید) روشن‌تر از دیگران خواسته‌های این جنبش گسترده‌ی اعتراضی را بیان می‌کند:

«بدیهی است که ما نیز از خواسته‌های سه‌گانه‌ی همکارانمان حمایت فعال می‌کنیم. به دلیل شرایط ویژه‌ی خود. اما ما به‌مثابه کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، یعنی اندام کارایی که از تیغ برهنه‌ی کوردلان حکومت اسلامی گریخته است، خواسته‌های ویژه‌ی خود را مطالبه داریم و بر خواسته‌های سه‌گانه‌ی همکارانمان در ایران، سه خواست تازه می‌افزاییم:

۱- چون مقامات قضایی حکومت اسلامی خود یکی از متهمین به سازمان‌گری این قتل‌های بی‌رحمانه هستند و هیچ‌گونه استقلالی از سازمان‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران ندارند، در صورت دستگیری عاملان جنایت سال‌های اخیر، متهمین می‌باید در دادگاهی با قضاوت و قضات بین‌المللی محاکمه شوند تا ریشه‌های وابستگی آن‌ها به مراکز متعدد قدرت بی‌پرده‌پوشی برای ایران و جهان عربیان شود.

۲- ما خواستار اعزام یک تیم متخصص بین‌المللی از سوی سازمان ملل متحد به ایران برای بررسی جنایات اخیر هستیم.

۳- و بالاخره ما خواستار برپایی دادگاهی بین‌المللی برای محاکمه‌ی رهبران جمهوری اسلامی هستیم. رهبرانی که دست داشتن‌شان در قتل‌ها و ترورهای مخالفین سیاسی‌شان در دادگاه می‌کونوس به اثبات رسیده است.»<sup>۳۱</sup>

این خواسته‌ها به صورتی گسترده در رسانه‌های مهم اروپا و امریکای شمالی بازتابنده می‌شود. جمهوری اسلامی در تنگنا قرار می‌گیرد. حرکت اعتراضی ایرانیان تبعیدی "چهره‌ی جهانی" تازه‌ی حکومت ایران را خدشه‌دار کرده است و "ثبات و امنیت" ایران را به زیر سؤال برده است. ایستادگی دگراندیشان ایران هم بی‌سابقه است. شرکت هزارها نفر در آئین خاکسپاری محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، نماد یک حرکت اعتراضی رو به رشد است؛ و بستر مناسبی برای شکوفایی جنبشی به راستی آزادی‌خواه. این همه، تضاد میان جناح‌های مختلف حکومت را به اوج می‌رساند. در این نقطه است که مغز دستگاه تروریستی‌شان به "دست‌های پنهان" فرمان ایست می‌دهد.

### دست‌های پنهان؟!

خبر کُشتار پروانه و داریوش فروهر را با خبر محکومیت این کُشتار توأم می‌کنند؛ همه‌ی روزنامه‌های‌شان و بر پایه‌ی سناریویی یگانه و از پیش ساخته و پرداخته. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی که شارح مواضع بیت‌خامنه‌ای است، در همان روز دوم آذر ماه، صراط مستقیم و خط‌مشی تبلیغاتی تازه‌شان را تعیین می‌کند:

«هرچند هنوز علت این جنایت مشخص نشده، لیکن تردیدی نیست که این اقدام زشت به هر دلیلی که باشد محکوم است. این اقدام قطعاً توسط دشمنان ملت و با هدف خدشه‌دار کردن چهره‌ی نظام جمهوری اسلامی صورت گرفته است... از مسئولان امنیتی و

قضایی این انتظار وجود دارد که با پیگیری موضوع، قاتلان را دستگیر و مجازات نمایند و افکار عمومی را در جریان امر قرار دهند.<sup>۳۲</sup>

این روش برخورد و خط‌مشی تبلیغاتی که از بسیاری جهات تازگی دارد، ناشی از دگرگونی‌هایی است که در چند سال گذشته در پهنه داخلی و بین‌المللی روی داده است: پیش از اینکه دادگاه برلین حکم نهایی‌اش را درباره‌ی جنایت رستوران میکونوس صادر کند (۱۰ آوریل ۱۹۹۷) و حجت‌الاسلام خاتمی به ریاست جمهوری برسد، نه روزنامه‌های‌شان ماجرای مرگ‌آوری‌ها و وحشت‌آفرینی‌ها را با آب‌وتاب باز می‌گفتند و نه رهبران‌شان به چنین مسائلی حساسیت نشان می‌دادند. دادگاه برلین ثابت کرد که جمهوری اسلامی مخالفانش را ترور می‌کند و ابزار این ترور هم یک نهاد وابسته به دستگاه دولت است که در رأس آن ولی فقیه، رئیس‌جمهور، وزیر کشور، وزیر اطلاعات و فرماندهی سپاه پاسداران نشسته‌اند. با چنین پرونده‌ای دیگر نمی‌توانستند به شیوه‌ی گذشته عمل کنند و حرف بزنند. ناچار بودند وانمود کنند که از تروریسم بریده‌اند، که به سلک مخالفین آن پیوسته‌اند، که پیش از همه خودشان ترورها را محکوم می‌کنند و همچون هر دولت متعارف و "متمدنی" از کوشش جهت شبکه‌های آدمکشی و محاکمه‌ی آدمکشان فرو نمی‌گذارند. این تمهید به ویژه از آن جهت اهمیت می‌یابد که با گفتار رئیس‌جمهور تازه، حجت‌الاسلام خاتمی درباره‌ی "قانونیت"، "جامعه مدنی" و... می‌خواند. و نیز با اراده‌ی این دولت در پیگیری سیاست پذیرفته شدن از سوی "کشورهای متمدن"، راه یافتن به جامعه‌ی جهانی و بهره‌مند شدن از مزایای آن به عنوان پیش‌شرط حل بحران اقتصادی ایران.<sup>۳۳</sup> این روند که از پایان جنگ با عراق آغاز می‌شود، هم دگرگونی‌هایی در بافت و جناح‌بندی‌های قدرت و جابه‌جایی‌های نیروهای حکومت به بار می‌آورد و هم بحران اقتصادی - اجتماعی جامعه را شدت می‌بخشد و به تناقضات و تضادهای نظام دامن می‌زند. طوری که در این یکی دو سال گذشته آرایش قوای سیاسی جامعه تغییر می‌کند، صف‌آرایی تازه‌ای به وجود می‌آید و رودرویی آشکار جناح‌های مختلف حکومت را به بار می‌آورد.<sup>۳۴</sup> برخورد "فراجناحی" روزنامه‌ی جمهوری اسلامی به کشتار فروهرها از این جهت نیز شایان توجه است که به گروه‌بندی‌های سیاسی حکومت، به‌ویژه تندروترین‌هاشان، هشدار می‌دهد که با درایت و هوشمندی به مسئله برخورد کنند، کاری نکنند که به زیان کل نظام تمام شود، کشتن مخالف را اقدامی زشت قلمداد کنند؛ دست کم در حرف خواستار پیگیری موضوع و کشف "شبکه‌های مرموز"ی شوند که یا در جهت "مطامع بیگانگان" حرکت می‌کنند یا سرخ‌شان به "بیگانگان" می‌رسند.

مقام‌های بلندپایه‌ی دولتی و مسئولان عالیرتبه‌ی اجرایی، البته ضوابط کلی کار را رعایت می‌کنند. آن‌ها گرچه از چشم‌انداز جناح خود به مسئله می‌نگرند، اما جاافتاده‌تر از آنند که در موضع‌گیری‌های رسمی‌شان به کلی از "صراط مستقیم" خارج زنند. از میان اینان آنکه پیش از همه به میدان می‌آید و می‌کوشد که متناسب با موقعیت و مسئولیت خود به موضوع برخورد کند، رئیس قوه‌ی قضائیه است. آیت‌الله یزدی که از سردمداران جناح راست است، در روز دوشنبه ۲ آذر، از قتل داریوش فروهر و همسرش "ابراز تأسف" می‌کند و از همه‌ی مراجع ذی‌ربط می‌خواهد «برای شناسایی و مجازات قاطع قانونی عوامل این حادثه با سرعت و دقت لازم اقدام کنند».<sup>۳۵</sup> هم‌زمان با اعلام موضع آیت‌الله یزدی، روزنامه‌ها موضع محسن رضایی را اعلام می‌کنند. دبیر "مجمع تشخیص مصلحت نظام" در جلسه‌ی پرسش و پاسخ دانشجویان دانشگاه زنجان که در همان روز ۲ آذر برگزار می‌شود، می‌گوید:

«شک ندارم حادثه‌ای که برای آقای فروهر اتفاق افتاد، از سوی گروه‌های فشاری است که وابسته به صهیونیست‌ها هستند... صهیونیست‌ها یک سری افرادی را پیدا می‌کنند و این‌ها را هم که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند از بین می‌برند. برای اینکه در داخل جامعه‌ی سیاسی ما مشکلاتی به وجود آورند... آنچه مسلم است، گروه‌های فشار علیه انقلاب و ملت و آرمان‌های ما عمل می‌کند و کسانی که به دنبال این کار هستند یا منطق ندارند و یا نمی‌خواهند ما این مسیری را که شروع کرده‌ایم و پیش می‌بریم به سر منزل مقصود برسانیم».<sup>۳۶</sup>

سپس رئیس‌جمهور، سید محمد خاتمی در نامه‌ای به وزیر کشورش کشته شدن پروانه و داریوش فروهر را "جنایتی نفرت‌انگیز" می‌خواند و خواستار پیگیری ماجرا می‌شود. و این در روز سه‌شنبه است؛ سوم آذر ماه.

«این جنایت نفرت‌انگیز علاوه بر آنکه موجب تأسف است، باعث نگرانی است. نگرانی از اینکه مبدا در ذهن مردم بزرگوار ما تردیدی نسبت به اقتدار نظام و دولت در تأمین امنیت شهروندان و استقرار ثبات و قانون پدید آید و قانون‌شکنان جنایتکار را در انجام اعمال مشابه گستاخ کند... لازم است کمیته‌ی ویژه‌ای با اشراف شخص جنابعالی، پرونده‌ی جنایت را با جدیت پیگیری کند و وزارت محترم اطلاعات هم نهایت همکاری را به عمل آورد تا انشاءالله هرچه زودتر و در اسرع وقت عاملان این حادثه شناسایی شوند و انشاءالله با همکاری قوه‌ی قضائیه طبق موازین حق و عدل، تاوان جنایت خود را بپردازند».<sup>۳۷</sup>

اما دُرّی نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات که از عناصر وابسته به جناح راست است، در اولین اظهار نظر رسمی‌اش به "کمیته‌ی ویژه‌ای" که رئیس‌جمهور پیشنهاد شکل‌گیری‌اش را داده، اشاره‌ای نمی‌کند. حرف‌های خاتمی را هم تکرار نمی‌کند. حرف‌های روزنامه‌ی جمهوری اسلامی را تکرار می‌کند. او هدف "جنایت زشت" را مخدوش کردن چهره‌ی "جمهوری اسلامی" ارزیابی می‌کند. اما از آن روزنامه فراتر

می‌رود و "دامن زدن به اختلافات داخلی" را نیز به عنوان هدف دوم عاملین جنایت می‌شناساند و احتمال می‌دهد که کار، کار "ضد انقلاب" باشد و "منافقین"<sup>۳۸</sup>.

پیش کشیدن این فرضیه که مرگ آفرینی‌ها کار "منافقین" است؛ بازگفتن آن در تلویزیون از سوی عناصر "جناح راست" و بازنویسی آن در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی که کُشتار فروهرها را به «شهادت رساندن سید اسدالله لاجوردی در تابستان امسال» ربط می‌داد،<sup>۳۹</sup> شماری از گروه‌بندی "جناح چپ" و میانه را اندیشناک می‌کند و به تکاپو می‌اندازد. این‌ها که در این یک سال گذشته تغییر کیفی رفتار جناح راست را با خودشان دیده بودند و احساس کرده بودند که از سوی این جناح طرد شده‌اند و به چشم "غیر خودی" نگریسته می‌شوند، به مانند همه‌ی غیرخودی‌ها بارها و بارها هدف حمله‌ی باندهای چماق‌دار قرار گرفته بودند، از تشنج آفرینی‌های دم‌افزون آن‌ها به ستوه آمده بودند و از ادامه‌ی منطقی این روند بیمناک بودند، بر آن می‌شوند که از خط خارج زنند، در نقش هیزم‌بیار معرکه ظاهر نشوند و "عامل اصلی ترورها" را بشناسانند. پس حمله‌ی چند روز پیش چماق‌داران را به اتویوس آمریکایی‌هایی که به عنوان گامی در جهت تنش‌زدایی میان دو دولت به ایران آمده بودند دست‌آویز قرار می‌دهند و می‌نویسند:

«رئیس جمهور... با صریح‌ترین عبارات ممکن، قتل مرحوم داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری، و همچنین حمله به جهانگردان آمریکایی را محکوم کرد. اینکه آقای خاتمی در دیدار با مسئولان امنیت کشور، این دو موضوع را با هم مطرح می‌کند و آن را "نگران‌کننده، قابل تأمل و مایه‌ی وهن نظام" توصیف می‌کند، معنایی روشن و قابل فهم دارد. رئیس جمهور جنس این دو حادثه را یکی و آثار منفی آن‌ها را بر سرنوشت ملی ایرانیان، همسنگ می‌داند.»<sup>۴۰</sup>

آنچه را که همشهری با احتیاط، غیر مستقیم و در پرده‌ای از ابهام مطرح می‌کند، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بی‌پروا، مستقیم و آشکار بیان می‌نماید؛ چند روز پس از پیدا شدن جسد مجید شریف و در یک "اطلاعیه":

«مخالفان قسم‌خورده‌ی دوم خرداد و دستاوردهای آن که از فردای دوم خرداد کمر به نابودی دستاوردهای این حماسه‌ی عظیم بسته‌اند، با ارتکاب جنایات هولناک قتل نفرت‌انگیز داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری به دنبال تحقق این اهداف هستند: از میان بردن امنیت سیاسی و اجتماعی، بی‌اعتبار کردن نظام و دولت خاتمی در نزد افکار عمومی جهان [که] مقدمه‌ی به بن‌بست کشاندن پروژه‌ی توسعه‌ی سیاسی ست.»<sup>۴۱</sup>

روزنامه‌ی همشهری در ادامه‌ی نقل قول مستقیمی که از "اطلاعیه" آورده، می‌افزاید:

«سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اطلاعیه‌ی خود همچنین از رئیس جمهوری و وزیر اطلاعات درخواست کرده‌اند با انجام اصلاحات ساختاری در وزارت اطلاعات نگذارند که دشمنان نظام و ملت با اعمال تروریستی، امنیت شهروندان، اعم از مخالف یا موافق، را به خطر اندازند.»<sup>۴۲</sup>

و این به معنای افشای نشانی آدمکشان است. آن هم از سوی یکی از نیروهای اصلی طرح بازسازی ساواک شاه در فردای انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و شبکه‌ی تروریستی این سازمان. نیرویی که در آموزش و پرورش کادرهای این شبکه‌ی مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی نقش مهمی داشته و بسیاری از عملیات تروریستی سال‌های اول انقلاب را رهبری کرده.<sup>۴۳</sup>

آنچه در درون کشور آهسته گفته می‌شود و کمتر رسانه‌ای حاضر به بازگفتنش است، در خارج از کشور آوازی بلند دارد و پژواکی گسترده. بسیاری از عناصر و احزاب اپوزیسیون، مرگ‌آفرینی‌ها را "کار خودشان" ارزیابی می‌کنند و موضع‌گیری‌های چپ و راست‌شان را تمهیدی برای "ردگم کردن". حتا رسانه‌ها و خبرگزاری‌های جهان هم انگشت اتهام را به سوی "جناح‌هایی" از رژیم حاکم بر ایران می‌گیرند و از پیشینه‌ی تروریسم دولتی در ایران سخن می‌گویند؛ به ویژه پس از انتشار خبر مرگ مجید شریف و محمد مختاری و ناپدید شدن محمدجعفر پوینده که باعث می‌شود نام پیروز دوانی هم به سر زبان‌ها بیفتد و یادآوری شود که او هم چند ماهی است "ناپدید" است.

گسترش جنبش اعتراضی ایرانیان آزادی‌خواه در اروپا و آمریکای شمالی که مشخصاً جمهوری اسلامی را مسئول کُشتار دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی می‌دانند، جنب‌وجوش روشنفکران کشورهای غربی در همبستگی یاران ایرانی‌شان، حساس شدن افکار عمومی جهان نسبت به "موج تروریسم" در ایران، گرایش هرچه بیشتر نیروها و قدرت‌ها به محکوم کردن "ترورهای سیاسی" ای که یا به حساب "وزارت اطلاعات" ریخته می‌شود، یا "جناح‌هایی از حکومت"، یا "دستگاه ولی فقیه"، و یا کل حاکمیت، سکان‌داران جمهوری اسلامی را اندیشناک می‌سازد.<sup>۴۴</sup>

دو روز پس از اینکه جسد محمدجعفر پوینده یافت می‌شود و یک روز پس از اینکه سخنگوی وزارت امورخارجه‌ی ایالات متحده کُشتار سه نویسنده‌ی مخالف را "به شدت محکوم" می‌کند و از رهبران ایران می‌خواهد که از جان "شهروندان ایران و از جمله نویسندگان و سایر صداهای اعتراض" محافظت کند، آیت‌الله خامنه‌ای وارد صحنه می‌شود.<sup>۴۵</sup>

«... چندی پیش، صاحب‌نظران صهیونیست و غیر صهیونیست آمریکا در جلسه و کنفرانسی دور هم نشسته و گفتند نباید در دنیای اسلام، الگوی زنده‌ای به وجود بیاید که برای مسلمانان دیگر سرمشق بشود. این الگو که جمهوری اسلامی و کشور مبارک و مقدس



امام زمان و کشور ایمان و کشور جهاد و ایثار است، برای‌شان خطر مهمی است. لذا از اطراف سعی می‌کنند در کار این کشور اختلال ایجاد کنند که از جمله آن کارهایی که می‌کنند، فشارهای تبلیغاتی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند محاصره‌ی اقتصادی است؛ از جمله آن کارهایی که می‌کنند همین ناامنی‌هایی است که در این کشور به راه انداخته‌اند. این قتل‌هایی که در کشور انجام می‌گیرد که البته بار اول هم نیست و این بار آن را تشدید کرده‌اند، کارهایی است که برخلاف احساس امنیت ملی‌ست. دشمن برای اینکه این اقتدار را بشکند، می‌خواهد عجز این نظام و عجز مسئولان امنیتی و قضایی را تلقین کند! چه کار می‌کند؟ از یک طرف با واسطه یا بی‌واسطه، جنایت را مرتکب می‌شود. از یک طرف هم انگشت اتهام را به خود نظام متوجه می‌کند. یعنی به خیال خود، با یک تیر دو نشانه بزند... بنده از دستگاه‌های دولتی خواستم، باز هم الان می‌خواهم، هم دستگاه‌های دولتی مثل وزارت کشور و وزارت اطلاعات، هم دستگاه‌های قضایی، که به طور جدی این قتل‌های چندگانه‌ای را که در طول تقریباً یک ماهه‌ی اخیر اتفاق افتاده است، دنبال کنند. مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کنند، سرخ‌ها را به دست خواهند آورد. بدون شک مستقیم و یا غیرمستقیم، دست دشمن در کار است... هدف این است که ملت ایران از حرکت خود به سمت اهداف و آرمان‌های بلند الهی و اسلامی دست بردارد.<sup>۴۶</sup>

در فردای سخنرانی "مقام رهبری"‌شان، اعلام می‌کنند که پنج نفر را دستگیر کرده‌اند و دیگر "مبشرین" و "عاملین" قتل‌ها را هم به زودی دستگیر می‌کنند. اما هیچ آگاهی درباره‌ی آن‌ها نمی‌دهند و نام و مقام و موقعیت‌شان را پشت پرده‌ی ابهام قرار می‌دهند. آیا کسی را دستگیر کرده‌اند یا که برای خواباندن سروصداها و اعاده‌ی "اقتدار" است که صحنه می‌سازند؟

پس از رهنمودهای رهبرشان، معرکه‌گیری سرجنابان و سکان‌داران نظام، رفسنجانی، مشکینی و موسوی اردبیلی شروع می‌شود. این‌ها یک‌به‌یک وارد گود می‌شوند و هر یک به زبان و بیان خود به تأیید حرف‌های "رهبر" می‌پردازند. قتل‌ها را محکوم می‌کنند، در باب اهمیت امنیت و حفظ جان شهروندان موعظه می‌کنند و از "توطئه‌های دشمن" و "سازمان سیا و سرویس‌های بین‌المللی" داد سخن می‌دهند.<sup>۴۷</sup> به زودی کاروانی راه می‌افتد و معرکه‌ای که به راستی تماشایی است. از سرکرده‌ی تروریست‌های لبنان تا "سرباز گمنام امام زمان" در کار پرده برداشتن از توطئه‌های دشمن‌اند و محکوم کردن مرگ‌آفرینی!

«کشتن اهل قلم را باید یک توطئه‌ی سازماندهی شده توسط سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) به حساب آوریم... آمریکا با این کار می‌خواهد نشان دهد که در ایران امنیت نیست و حتا اهل قلم نیز در کشوری که ادعای گفتگوی تمدن‌ها را دارد، در امان نیستند.»<sup>۴۸</sup> و یا:

«این جانب، جانب‌شیمیایی گمنام، محسن مرادی، از طرف خود و دیگر جانبازان، جنایت‌های پی‌درپی ناجوانمردانه و به شهادت رساندن مظلومانه‌ی شهروندان و نویسندگان و فرهنگیان و روشنفکران را محکوم نموده و خواستار دستگیری و مجازات آن‌ها هستیم. تکلیف ما ملت ایران، حمایت از دولت عزیز خاتمی است. در غم بازماندگان نویسندگان شریکیم و دولت‌مردان را حمایت می‌کنیم.»<sup>۴۹</sup> اما آنکه بیش از همه از این فضا بهره می‌برد، "جناح چپ"‌شان است. این‌ها که حالا به مخالفان دو آتشه‌ی "تروریسم" و "تشنج‌آفرینی" تبدیل شده‌اند، زیر پرچم "علیه خشونت سیاسی"، کارزار سیاسی - تبلیغی‌شان علیه جناح راست را بسی فراتر از گذشته می‌برند، اعلامیه صادر می‌کنند و می‌گویند «خشونت‌های سیاسی اخیر را [باید] مقدمه‌ای برای برهم زدن امنیت و آرامش جامعه از سوی کسانی دانست که تلاش می‌کنند مردم را نسبت به آرمان‌های دوم خرداد مأیوس کنند.»<sup>۵۰</sup> در باب «نفی خشونت و گسترش امنیت، لازمه‌ی توسعه‌ی سیاسی»‌ست، همایش می‌گذارند و "بدخواهان دولت" را نکوهش می‌کنند. کار به آنجا می‌رسد که مجمع مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیز گشتار «جمعی از فرهیختگان از جمله داریوش فروهر و همسرش» را محکوم می‌کند و می‌گوید این «صرف‌نظر از عقاید و گرایش افراد کشته شده است.»<sup>۵۱</sup> در چنین شرایطی طبیعی است که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی‌شان نیز اعلامیه دهد و اعلام کند که:

«درگذشت تأسف بار آقای مختاری، نویسنده، مترجم، منتقد و شاعر میهن‌مان، ضایعه‌ای دردناک برای جامعه‌ی اهل قلم، فرهنگ و ادب است. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این اقدام غیرانسانی را با هر نیت و یا هر منظوری که صورت گرفته باشد، قویاً محکوم می‌کند...»<sup>۵۲</sup>

چنان در نفی خشونت سیاسی سخن سر می‌دهند و چنان از تشنج‌آفرینی تبری می‌جویند که انگار سال‌هاست در این راه جنگیده‌اند و در صف مقدم پیکار دموکراتیک برای آزادی بیان، بردباری سیاسی و حقوق دگراندیشان بوده‌اند. واقعیت اما جز این است. آن‌ها مخالف اصل خشونت سیاسی و تشنج‌آفرینی نیستند. اگر بودند از کردار گذشته‌شان ابراز پشیمانی می‌کردند، یا دست کم به رو می‌آوردند و می‌گفتند که ترور سیاسی پدیده‌ی تازه‌ای در "جمهوری اسلامی" نیست و این دستگاه جهانی از همان روز آغازین به قدرت رسیدن‌شان کار می‌کرده و پیش از فروهرها، ده‌ها تن از رهبران و چهره‌های اپوزیسیون را به خاک و خون افکنده و پیش از شریف، مختاری و پوینده؛ زال‌زاده، غفار حسینی و میرعلایی و... را به کام خود فرو کشیده است. نه، واقعیت این است که در پس عبارت‌پردازی‌های پُر مطمراق و تعریف‌های بی‌محتوای‌شان، در پس پُشت کلمه‌های خشک و واژه‌های خالی از هرگونه حس

همدردی و همبستگی با به خون‌خفتگان، و فراسوی همه‌ی شعر و شعارهای‌شان در رد خشونت‌گرایی و تشنج‌آفرینی، "منافع جناحی" نهفته است؛ در یک جنگ قدرت واقعی واقعی.

### خط مشکوک

"جناح چپ" (یا خط امام) که پس از پیروزی خاتمی در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، از حاشیه به متن قدرت رسیده است و اینک پاره‌ای از ائتلاف سیاسی حاکم است؛<sup>۳</sup> بر آن است که با فعال کردن تضاد "جناح میانه‌رو" با "جناح راست"، جدا کردن این دو نیروی اصلی حکومت از یکدیگر، و به وجود آوردن ائتلاف بزرگی از نیروهای "ضد انحصار" که نیروی ذخیره‌اش "غیرخودی‌های" اصلاح‌طلب و مسالمت‌جو هستند، "جناح راست" را به موضع تدافعی بکشاند. نیز خیال می‌کنند که اگر "قانون‌گرایی" قاعده‌ی بازی قدرت شود و فرایند "توسعه‌ی سیاسی" ادامه یابد، جلوی خودسری، قلدرمنشی و انحصارطلبی "جناح راست" گرفته می‌شود.<sup>۴</sup> اطمینان خاطر هم دارند در صورتی که "جناح راست" پایبند "قواعد بازی" شود، رفته رفته به حاشیه‌ی قدرت سیاسی رانده می‌شود؛ چه طبقات و اقشار درون جامعه‌ی شهری ایران به شدت از این جریان قشری و سنتی بیزارند و حاضر نیستند رأی خود را به کیسه‌ی نمایندگان این جناح بریزند. به ویژه اگر "الترناتیو"ی داشته باشند و بدانند نیروهای دیگری هم در حکومت هستند که مخالف "جناح راست" اند. با چنین نگرشی، از همان اولین نشانه‌های موج تازه‌ی وحشت‌آفرینی و مرگ‌آوری، بر تهاجم سیاسی خود علیه "جناح راست" افزودند، نوک تیز حمله را بر "مخالفان قسم‌خورده‌ی دوم خرداد" گذاشتند؛ به "نقش مرموز بعضی رسانه‌های قشری و تمام‌خواه" پرداختند که "حملات صریح و بی‌پرده و براندازانه‌ی خود را متوجه ریاست جمهوری... نموده‌اند" و "سرکوب آزادی‌های مدنی و ایجاد فضای رعب و وحشت" را هدف قرار داده‌اند.<sup>۵</sup>

مؤتلف سیاسی "جناح چپ" در جنگ قدرت جاری، جناح "میانه‌رو"ست که سال‌ها مؤتلف "جناح راست" بود. میانه‌روها حتا پس از اینکه وارد ائتلاف با "جناح چپ" شدند و خاتمی را روی کار آوردند، کوشیدند که روابط حسنه‌شان را با "جناح راست" حفظ کنند. اما این جریان که شمار بزرگی از تکنوکرات‌ها و مدیران بخش صنعت و دستگاه دولت "جمهوری اسلامی" را دربرمی‌گیرد، نسبت به محاکمه‌ی غلامحسین کرباسچی دبیرکل کارگزاران سازندگی ساکت ننشست و به افشاگری گسترده‌ای علیه آن دست زد؛ به ویژه در زمینه‌ی عملکرد "راست"‌ها در بازداشتگاه‌ها و شکنجه‌ی زندانیان.<sup>۶</sup> با این همه باز کوشیدند که از اصل "خیر الامور اوسطها" تخطی نکنند و مناسبات‌شان را با "راست"‌ها، کژدار و مریز به پیش برند. به همین خاطر هم واکنش تند و تیزی به استیضاح عبدالله نوری [وزیر کشور] و کوشش برای برکنار ساختن عطاالله مهاجرانی [وزیر ارشاد] توسط مجلس نشان ندادند. اما وقتی که به جریان افتادن پرونده‌ی اسدالله بیات معاون پیشین مجلس را درست پس از "قتل"‌ها و درست در بحبوحه‌ی فشارها دیدند، به واکنش برآمدند. با طرح این نکته که «در گذشته مهاجمان و هدف‌های تهاجم در دو سوی خط انقلاب و ضد انقلاب قرار داشتند و می‌شد دوست و دشمن را از هم باز شناخت؛ اما آنچه این روزها رخ می‌دهد به ده‌ها حدس و گمان آلوده است»؛ به اعتراف برآمدند که آرایش قوای سیاسی در جامعه تغییر کرده و "صف‌آرایی جدید"ی به وجود آمده است. از این داده اما استنتاج منطقی نکردند و بحث‌شان را به نتیجه‌گیری نهایی نرساندند که چه نیروهایی از صف انقلاب‌شان بیرون رفته‌اند و به "ضد انقلاب" پیوسته‌اند؛ چه فرصت‌طلبند و فاقد اصول و سخت‌هوادار "رال پولیتیک". در عوض از "پیدایش نوعی تشکیلات سازمان‌یافته" خبر دادند که:

«هدف نهایی آن تضعیف دولت جناب خاتمی، کاهش اعتماد عمومی و آشفتگی اجتماعی است که اگر این هدف‌های شوم محقق شود جامعه برای مقابله با آن ناگزیر به پرداخت تاوان سنگینی ست. زیرا آرامش و امنیت هدف اصلی تشکیل حکومت است؛ و اگر دولتی نتواند امنیت شهروندان خود را تأمین کند، فلسفه‌ی وجودی خود را از دست خواهد داد.»<sup>۷</sup>

اگر "جناح میانه‌رو"، عاملان کُشتار را در پشت پرده‌ی ابهام می‌گذارد، "جناح راست" در این باره هیچ ابهامی ندارد. تا آنجا که می‌تواند بر این نکته پامی فشارد که کار، کار "استکبار جهانی"ست و "عوامل مستقیم و غیرمستقیم" آن‌ها، یعنی "منافقین کوردل" و "سرویس‌های جاسوسی بیگانه". هدف این ناامنی‌ها و قتل‌های دلخراش را هم «مخدوش ساختن چهره‌ی نظام جمهوری اسلامی» وامی‌نمایانند؛ که حرفی ست کُلّی، و بی‌معنی. حرف مشخص و با معنی‌شان اما این است که نباید درباره‌ی این قتل‌ها زیاد حرف زد، حساسیت نشان داد و مته به خشخاش گذاشت که به سود دشمن است! «دشمن می‌خواهد به جو اختلاف بین نیروهای خودی دامن زند و جناح‌ها باید مراقب باشند نادانسته به دعوا دامن نزنند.»<sup>۸</sup> روی صحبت‌شان هم بیشتر "جناح میانه‌رو"ست. تلاش می‌کنند که آن‌ها را از "جناح چپ" جدا کنند.

«افرادی در داخل، خواسته و ناخواسته ابزار دست بیگانگان شده‌اند و دشمنان پشت این طرح حساب شده، اهداف زیادی را تعقیب می‌کنند... آن‌ها همچنین تلاش می‌کنند تا دولت و مسئولان نظام، به خصوص مسئولان امنیتی و قوه‌ی قضائیه را ناتوان جلوه دهند. همه‌ی جناح‌های وابسته به انقلاب یا هر گرایش باید توجه کنند که یک هدف دشمن ایجاد جو اختلاف بین نیروهای خودی‌ست.»<sup>۹</sup> دیر شده بود. از این حرف‌ها گذشته بود. توپ‌وتشر "جناح راست" هم دیگر کارگر نبود، چه رسد به پند و اندرزهاشان. به همین خاطر هم شاید، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی به صدا درآمد. ابتدا به نرمی و سپس با تند.

«برخی گروه‌ها و جناح‌ها و فرصت‌طلبان، برای بهره‌مندی‌های سیاسی - تبلیغاتی سعی می‌کنند با جملات دوپهلوی و حتا بعضاً با چنان اطمینان و قاطعیتی از محکومیت جناح رقیب خود سخن به میان آورند که گویی خبرهای موثقی دارند ولی آن را پنهان کرده‌اند... منطقاً لازم است کسانی که با چنین قاطعیتی اظهار نظر می‌کنند، اطلاعات خود را در اختیار مراکز مربوطه قرار دهند تا بلکه به یافتن سرنخ‌ها کمک شود.»<sup>۶۱</sup>

«آمریکا اگر به طور رسمی، مسئولیت حوادث اخیر را به جناح خاصی در ایران نسبت می‌دهد، به هر حال دشمن است و دیگر همه می‌دانند که چه اهدافی را تعقیب می‌کند. اما از دوستانی که ادعای دوستی می‌کنند ولی موضع خصمانه‌ی دشمن را تأیید می‌کنند، این انتظار نمی‌رود که برخوردهای کینه‌توزانه‌ی دشمن را تکرار نمایند.»<sup>۶۱</sup>

اما تلاش این‌ها هم به جایی نمی‌رسد. فضا پُر خلع‌جان‌تر و تضادهای حادث‌تر از آن است که کسی میدان خالی کند. تأکیدهای هر روزی دولت بر پیگیری جنایت و کُلی‌گویی‌های سخنگوی قوه‌ی قضائیه و اعضای "کمیته‌ی ویژه‌ی بررسی قتل‌های مشکوک" نه تنها در فروکش تنش و افزایش آرامش جامعه تأثیری ندارد که به ناخرسندی و نگرانی‌ها شدت می‌بخشد. شیرازه‌ی کار از دست‌شان در رفته است. پته‌شان روی آب ریخته شده است. روزنامه‌ها و نشریه‌ها بیش از پیش به ماجرا می‌پردازند و از ناکارایی وزارت اطلاعات اظهار شگفتی می‌نمایند. مهار دانشگاه را هم دیگر دست ندارند. گرفتاری از حد "دفتر تحکیم وحدت" گذشته است. حالا با حرکت مستقلی روبه‌رو هستند که به هیچ یک از جناح‌های‌شان وابسته نیست و خواستار استعفای وزیر اطلاعات و رئیس قوه‌ی قضائیه است.<sup>۶۲</sup>

در آئین چهل‌مین روز خاکسپاری پروانه و داریوش فروهر، دست وزارت اطلاعات در قتل‌های مشکوک رو می‌شود. خبرهایی هم که از خارج از کشور به ایران باز می‌رسد، فرضیه‌ی دخالت وزارت اطلاعات را تأیید می‌کند. دیگر جای حاشا نیست که عامل اجرای قتل‌ها، همین وزارت‌خانه است. وضعیت خطرناک شده است. خطر را احساس می‌کنند. می‌ترسند و خشمگین‌اند. این ترس و خشم در گفتارشان دیده می‌شود.

«در واقع خشونت بهانه‌ی خوبی شده تا از این طریق، سربازان گمنام و جان برکف در قلمرو امنیتی کشور در معرض حملات و قیحانه‌ای قرار گیرند... حتا عده‌ای با گستاخی تلاش می‌کنند این شبهه را جا بیندازند که اگر ساختار امنیتی کشور نتواند ردپای جنایتکاران را پیدا کند، این نشان می‌دهد که قتل‌های مشکوک توسط خودش صورت گرفته است... خط مشکوکی وجود دارد که اگرچه گاهی هم از زبان بعضی خودی‌ها و نیروهای انقلاب سخن خود را بیان می‌کند، ولی هدفش تخریب و دست کم "تضعیف ساختار امنیتی کشور" به هر قیمت ممکن است.»<sup>۶۳</sup>

در همین روزهاست که یکی از مقام‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی به خارج از کشور می‌گریزد (یا گریزانده می‌شود). یکی هم گویا مخفی می‌شود. این‌ها هرکدام به انتشار فهرست نام کسانی دست می‌زنند که انگار مورد تحقیق قرار گرفته‌اند و ممکن است کشته شوند. از آمرین هم می‌گویند؛ به دو روایت. روایت اول از ابوالحسن بنی‌صدر است.

«قتل‌های اخیر به ترتیب زیر انجام شده‌اند:

۱- حکم قتل را آقای خامنه‌ای (رهبر)، صادر و آقای منیرالدین شیرازی (روحانی) به آقای سرتیپ ذوالقدر ابلاغ کرده است.  
۲- او توسط همکار خود، حسین عبدالهی که از فرماندهان مرکز ثارالله (واحدهای ضد شورش مستقر در پونک تهران) و حسین لاجوردی قصاب معروف زندان‌های ایران) و فرزند حسین شریعتمداری، مدیر مسئول کیهان، احکام قتل‌ها را به اجرا گذاشته است.  
۳- در قتل‌ها دو تیم شرکت داشته‌اند:

۴- قتل داریوش فروهر و پروانه فروهر توسط تیمی انجام گرفته است که در خارج از ایران (لبنان) نیز کارآموزی کرده و در ترورهای خارج از کشور نیز شرکت داشته‌اند.

قتل نویسندگان توسط تیمی انجام گرفته است که در جو تعصب شدید نگاهداری می‌شوند.»<sup>۶۴</sup>

روایت دوم را آنکه به خارج از کشور گریخته، می‌گوید؛ به خبرنگار فرانکفورتر روزن‌شتار:

«... "مجمع رفع بحران" که از وجودش حتا همه‌ی نمایندگان مجلس نیز باخبر نیستند، می‌تواند خودمختار تصمیماتی بگیرد و حتا دستور به قتل دیگران بدهد. این مجمع... دارای چهار عضو ثابت است. رهبر مذهبی، علی خامنه‌ای؛ رئیس سپاه پاسداران؛ رئیس جمهور سابق و مسئول فعلی "مجمع تشخیص مصلحت نظام"، هاشمی رفسنجانی، و رئیس جمهور محمد خاتمی. هر یک از این‌ها همراه با یک مشاور هستند... در هنگام نیاز افراد دیگری نیز به این مجمع راه پیدا می‌کنند. به عنوان مثال مصباح یزدی مسئول بخش ایدئولوژیک حوزه‌ی علمیه قم، آیت‌الله یزدی، مسئول قوه‌ی قضائیه و ناطق نوری که فوق محافظه‌کار است و یا وزیر کشور. از آنجایی که پس از انتخابات ریاست جمهوری فضای مطبوعات بازتر شد، این مجمع تصمیم گرفت که تحقیقاتی درباره‌ی روزنامه‌نگاران، ناشران، نویسندگان و سایر روشنفکران بکند... حدود ۲۰۰ نام که با نظام ناسازگارند - چه زن و چه مرد - ... ارائه شد. پس از مدت کوتاهی، اولین کسانی که نام‌شان در این فهرست آمده بود، قربانی ترورها شدند. به این ترتیب دانشجویی در مازندران به قتل رسید. همچنین یکی از فعالین [جنش] سندیکایی به نام بیشه کلاه و یکی از مسئولان روزنامه‌ی محلی در زاهدان و یک ناشر تهرانی به نام

انور صمدیان و هفت نفر دیگر. درباره‌ی این گروه از مقتولین در مجامع عمومی زیاد صحبت نشده، پس از قتل فروهرها و نویسندگانش بود که سروصداها بلند شد. چه در داخل از کشور و چه در خارج.<sup>۶۰</sup>

این روایت درست است یا روایت پیشین؟ درستی و دقت‌شان تا چه اندازه است؟ یا که هیچ‌کدام دقیق نیستند و تنها عناصری از واقعیت را در برمی‌گیرند. مگر نه این است که درهم آمیختن راست و دروغ و انتشار دادن اطلاعاتِ نادرست و نادقیق و گمراه‌کننده، از پیش و پا افتاده‌ترین شگردهای هر دستگاه اطلاعاتی است؟

### "بحران قتل‌های سازمان‌یافته"

به هر رو، باید سررشته‌ی امور را به دست می‌گرفتند؛ به این روند آشوبناک مهار می‌زدند و ابتکار عمل را از آن خود می‌ساختند. پس در روز دوازدهم دی ماه، رئیس قوه‌ی قضائیه‌شان ابراز امیدواری می‌کند که چندوچون «قتل‌های اخیر با پیگیری همه‌ی مسئولان کشور در حال روشن شدن است.» و این درست همان روزی است که خبر می‌دهند "کمیته‌ی تحقیق درباره‌ی قتل‌های مشکوک" گزارش خود را تسلیم رئیس‌جمهور کرده است و رئیس‌جمهور هم از "کمیته‌ی..." خواسته است نتیجه‌ی تحقیق خود را به مردم گزارش دهد. در روز دوشنبه ۱۴ دی ماه دادگاه تهران حکم توقیف روزنامه‌ی شلمچه را صادر می‌کند که ارگان دار و دسته‌های چماق‌دار است و افسار گسیخته‌ترین گروه‌بندی "جناح راست". توقیف "شلمچه"، اگر امتیازی باشد به ائتلاف "جناح چپ" و "جناح میانه"، امتیاز ناچیزی است و خیلی دیر. سه‌شنبه ۱۵ دی ماه، همان روزی که فرانکفورتر روزن/شتار از قول یکی از همکاران به خارج از کشور گریخته‌ی "مجمع رفع بحران" خبر می‌دهد که خاتمی در جلسات تصمیم‌گیری گشتار مخالفان شرکت می‌کند؛ و درست چند ساعتی پس از پخش خبر ترور نافرجام علی رازینی، رئیس کل دادگستری تهران، یک "منبع نزدیک" به "کمیته‌ی ویژه‌ی رسیدگی به قتل‌های مشکوک" به خبرنگار ایرنا می‌گوید که «تا ساعتی دیگر اطلاعیه‌ی مهمی از سوی مقام‌های مسئول درباره‌ی قتل‌های مشکوک اخیر صادر خواهد شد.» درست یک ساعت پس از پخش این خبر، یعنی در ساعت ۲۱/۲۲، "روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران" اطلاعیه‌ی زیر را صادر می‌کند:

«وقوع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران نشان از فتنه‌ای دامن‌گیر و تهدیدی بر امنیت ملی ایران داشته است. وزارت اطلاعات بنا به وظیفه‌ی قانونی و به دنبال دستورات صریح مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، کشف و ریشه‌کنی این پدیده‌ی شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با همکاری کمیته‌ی ویژه‌ی تحقیق رئیس‌جمهوری، موفق گردید شبکه‌ی مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد. با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده‌اند، در میان آن‌ها وجود دارند. این اعمال جنایتکارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام زمان (عج) محسوب می‌شود، بلکه لطمه‌ی بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایت علیه انسان‌ها و هرگونه تهدید علیه امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فراملی این فاجعه، عزم قاطع خود را ریشه‌کنی عوامل و محرکان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به امت شریف ایران اطمینان می‌دهد همان‌گونه که در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است، این بار نیز با تمام توان و امکانات خود بقایای باندهای مخرب و قانون‌شکن را مورد هجوم قرار داده و سایر سرنخ‌های داخلی و خارجی این پرونده‌ی پیچیده را برای دستیابی به دیگر عوامل این فتنه دنبال خواهد کرد.»

بیشترین چیزی که می‌توانستند بگویند، همین است که "شبکه‌ی فتنه‌افروزی را "شناسایی" کرده‌اند؛ که شک ندارند این "شبکه" در «جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایتکارانه زده» است؛ که گرچه هنوز گردانندگانش را نشناخته‌اند - "پنهان" اند! - اما در میان آن‌هایی که پیدا کرده‌اند، "معدودی" از اعضای وزارت اطلاعات دیده می‌شوند که بی‌شک "آلت دست" آن عوامل "پنهان" بوده‌اند! مهم نیست که این معدود اعضای وزارت اطلاعات که هستند و چند نفر هستند! اما مهم است بدانیم و شک نداشته باشیم که این افراد "مسئولیت ناشناس" هستند و "کج‌اندیش" و "خودسر"! توجه هم می‌دهند که مسئله‌ای که پیش آمده به هیچ‌وجه ساده نیست؛ پیچیده است و حل‌اش وقت می‌برد و دقت و درایت!

اما قرار نیست مسئله به همان صورتی فهمیده شود که طرح شده است. به این دلیل ساده که مسئله اصلاً جنایت‌هایی که روی داده و خون‌هایی که ریخته شده نیست. "پیچیده" تر از این حرف‌هاست. مسئله، وزارت اطلاعاتی است که اینک دستش روست و زیر ضرب است و موضوع بحث خاص و عام است. مسئله این است که اگر ختم غائله هرچه زودتر اعلام نشود، کار بیخ پیدا می‌کند و به جاهای باریک می‌کشد و چیزهایی رو می‌شود که هیچ به مصلحت نیست و "تهدیدی برای امنیت ملی" است. نه، باید این "فتنه" را خواباند. هرچه زودتر بهتر. هم از این رو، این بار پیش از همه ولی فقیه روی صحنه می‌آید.

«... آنچه موجب تعجب و حیرت است، مواضع بعضی مطبوعات خودی و رسانه‌های داخلی است که درست مانند دشمنان عمل می‌کنند... تبلیغات علیه وزارت اطلاعات، کمال بی‌انصافی و ظلم مسلم است و من به مسئولین، معاونین و مدیران این وزارتخانه عرض می‌کنم که مبدا روحیه‌ی خود را از دست بدهید، سنگ‌های تان را محکم حفظ کنید... عناصر شریر و ماجراجو و فرصت‌طلب به

تصور اینکه وزارت اطلاعات تضعیف شده و قدرت و توانایی ندارد، سعی می‌کنند فضای کشور را از زیر چتر امنیتی خالی فرض کنند و من به آن‌ها نصیحت می‌کنم که این اشتباه را مرتکب نشوند... با توجه به تجربه‌هایی که اینجانب در زمینه‌های گوناگون اداره‌ی کشور دارم، نمی‌توانم باور کنم و بپذیرم که این قتل‌ها بدون سناریوی خارجی باشد...

دشمنی [مرحوم فروهر] و همسرش بی‌ضرر و بی‌خطر بود. آن‌ها هیچ ضرری نداشتند و به هیچ جا هم وابسته نبودند... آن‌ها مرتب علیه نظام اطلاعاتی می‌دادند، اما مردم تحت تأثیر و نفوذ فروهر نبودند و کسی هم او را نمی‌شناخت و انصافاً فروهر و همسرش نانجیب نبودند. بنابراین چگونه می‌توان باور کرد کسانی که فروهر را کشته‌اند، دوست نظام هستند و برای نظام کار می‌کنند... ممکن است عواملی که جزو وزارت اطلاعات بودند، فریب خورده باشند و یا تحت تأثیر بیگانگان قرار گرفته باشند. باید گشت و عوامل را پیدا کرد... وزارت اطلاعات یک تجربه‌ی سخت را از سر گذرانده و نقطه‌ی ضعفی را که در پیکره‌اش وجود داشت، صادقانه به اطلاع مردم رساند و به نظر من شجاعت برادران وزارت اطلاعات در بیان این حقیقت قابل تحسین است.<sup>۶۶</sup>

آنچه در نماز جمعه ۱۸ دی ماه از زبان سید علی خامنه‌ای در می‌آید، حرف‌های حساب شده و اندیشه شده‌ای بود که با هدف رفع اتهام از خودشان، اعاده‌ی حیثیت از دستگاه امنیت‌شان، هشدار دادن به "جناح چپ"‌هاشان و ایجاد امیدواری در طیف روشنفکران دگراندیش و جریان‌هایی جهانی بود که نسبت به خاتمی خوش‌بینند و به او امید بسته‌اند. از قضا سخنگوی وزارت خارجه‌ی آمریکا، یک روز پس از انتشار بیانیه‌ی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اعلام کرده بود که «دستگیری‌ها را گام مثبتی در جهت برقراری حکومت قانون می‌داند و تأمین امنیت شهروندان در بیان باورهای‌شان».<sup>۶۷</sup>

و یکی از روزنامه‌نگاران دگراندیش داخل کشور نیز به خبرنگار رویت‌ر گفته بود «این اولین باری است که دولت پذیرفته که عناصر خودش دست به جنایت زده‌اند و این نقطه‌ی قدرت دولت‌مان است».<sup>۶۸</sup> خاتمی هم در سخنرانی شب ۲۱ ماه رمضان در امتداد همان خطی حرف می‌زند که خامنه‌ای ارائه داده بود؛ با این فرق که از زاویه‌ی ایجابی و اثباتی به مسئله می‌پردازد؛ نه سلبی و نفی.

«... همه‌ی جریان‌های سیاسی، علما و مراجع این اعمال و جنایت‌ها را محکوم و تأکید کردند که با این مسئله باید برخورد و این لکه‌ی ننگ از جامعه‌ی ما برچیده شود و این نقطه‌ی اقتدار نظام ماست... ما در هر کجای این پیکره‌ی عظیم با همت مردم و با تأیید رهبری معظم انقلاب و با همبستگی ملی و به لطف خداوند این غده را در خواهیم آورد و در خدمت به مردم و پیشرفت جامعه همت خواهیم گماشت. امروز عزم ملی برای استقرار نظام و قانون‌گرایی پدید آمده است و مردم از این موقعیت و جو خوب باید با همبستگی و وحدت استفاده کنند».<sup>۶۹</sup>

کارگزاران سازندگی و روحانیت همراه‌شان هم در حد امکان می‌کوشند که از دامن‌زدن به اختلاف بپرهیزند، برخوردشان را با "جناح راست" تعدیل کنند و آن‌ها را به بازنگری رفتارشان تشویق.<sup>۷۰</sup> پیشنهاد مشخص‌شان هم این است که موضوع از راه‌های قانونی دنبال شود و «تحقیق و تفحص پیرامون قتل‌ها و ترورهای اخیر و عوامل دست‌اندر کار آن» تا رسیدن به نتیجه، ادامه یابد.<sup>۷۱</sup> اما "جناح چپ" دست‌بردار نیست. با اعتماد به نفس، خط مشی‌اش را پی می‌گیرد؛ هرچند با لحنی آرام‌تر استعفای وزیر اطلاعات را می‌خواهد و بازسازی وزارت‌خانه را.

«بدون تردید با معرفی تعدادی از کارکنان وزارت اطلاعات به عنوان دست‌اندرکاران قتل‌های فجیع اخیر ضربه‌ی بزرگی به حیثیت این وزارت و پیکره‌ی نیرومند و سالم آن وارد شده است و سخن از احتمال رخنه‌ی کشورهای خارجی به این دستگاه حساس و مرکز تأمین امنیت کشور می‌رود...»

جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی، نخستین گام را جهت جلب اعتماد عمومی، برکناری مدیریت کنونی وزارت اطلاعات و بررسی عملکرد آن می‌داند.

هنگامی که پیگیری پرونده‌ی قتل‌ها از سوی آقای رئیس‌جمهور به هیئت ویژه واگذار شد، حکایت از آن می‌نمود که اعتماد لازم برای پیگیری موضوع به وزارت اطلاعات نبوده است و انتظار می‌رفت خود استعفا نماید... جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی هم صدا با تمامی آحاد ملت و مسئولان بلندپایه‌ی کشور خواستار پیگیری و ادامه‌ی تحقیقات و جراحی سلول‌های بیمار و ردیابی دخالت‌های مشکوک عوامل خارجی در این مرکز امنیت و اطمینان عمومی است و چنین جراحی و تجسمی نیازمند جراحان حاذق و ذی‌صلاح است که اراده‌ی لازم را برای قطع دست اجانب و اعضاء بیمار داشته باشد».<sup>۷۲</sup>

دفتر تحکیم وحدت هم به رئیس‌جمهور هشدار می‌دهد که از برخورد "مصلحت‌جویانه" به مسئله خودداری کند و وزیر اطلاعات را کنار بگذارد.<sup>۷۳</sup> روزنامه‌ی سلام هم از قول شماری از نمایندگان مجلس می‌نویسد که:

«آقای خاتمی قصد عزل دري نجف‌آبادی از پُست وزارت اطلاعات به جهت عدم توانایی وی در حفظ امنیت کشور را دارد و ظاهراً آقای دري نجف‌آبادی دو ماه از رئیس‌جمهور مهلت خواسته است».<sup>۷۴</sup>

رفته رفته جریان‌هایی از "جناح میانه‌رو" هم با "جناح چپ" هم‌آواز می‌شوند و خواستار استعفای وزیر و "اصلاحات اساسی" در وزارت اطلاعات.<sup>۷۵</sup> دری نجف‌آبادی اما از کار کناره نمی‌گیرد و برجای می‌ماند. "جناح راست" حاضر به واپس نشستن و امتیاز دادن نیست. حمله‌ی حریف را با ضدحمله پاسخ می‌دهد. لبه‌ی تیز را هم متوجه "جناح چپ" می‌کند؛ از زبان دبیر کل جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، حبیب‌الله عسکراولادی مسلمان می‌شنویم:

«البته یکی دیگر از تحریکات بیگانگان و ضد انقلاب، انتقام از وزارت اطلاعات بوده و هست. آن‌ها تلاش دارند وزیر اطلاعات را مقصر جلوه داده و در شرایط حساس با مجبور کردن وی به استعفا به مقصد خود که متلاشی کردن نیروهای اطلاعاتی و انفجار اسناد گران‌سنگ در آنجاست، برسند.»<sup>۷۶</sup>

آن‌ها اما در این نقطه نمی‌ایستند. این بار می‌خواهند تا ته خط بروند، توهم‌زدایی کنند و حریف را سر جای خود نشانند. می‌خواهند به حریف‌شان درس عبرت دهند. به حریفی که قواعد بازی را زیر پا گذاشته و برای حفظ موقعیت‌اش تقلب می‌کند. روز ۲۱ دی ماه، حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان، رئیس "مرکز اسناد انقلاب اسلامی" در گفتگوی اختصاصی با روزنامه‌ی کیهان فاش می‌کند که: «اینکه اصل عمل قتل‌های اخیر برخلاف مصالح نظام اسلامی و محکوم بوده است، در آن هیچ تردیدی نیست. ولی باید برای ریشه‌کنی این قضایا جسارت اعلام واقعیت‌ها را داشته باشیم تا بتوانیم راه صحیح پیشگیری از آن را به دست آوریم. نخست اینکه نیروهایی که مرتکب چنین قتل‌هایی شدند، نیروهای مذهبی بوده و از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحاله شده و از هواداران جدی رئیس جمهوری بوده‌اند و تا آنجایی که من از سوابق ممتد آن‌ها اطلاع دارم، مسئول این جریان آدم اهل فکری بود. مقتولان نیز از مخالفان نظام بودند به طوری که بعضی از آن‌ها مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اطهار (ع)، جسارت می‌کردند... تا جایی که من اطلاع دارم، مدتی است نیروهای چپ فرصت‌طلب در حال تدوین سناریویی برای در دست گرفتن وزارت اطلاعات هستند... در این راستا تا حدودی موفق هم شدند، به طوری که چند معاون و مسئول را به آقای دُری تحمیل کردند و...»<sup>۷۷</sup>

حسینیان این حرف‌ها را در برنامه‌ی تلویزیونی "چراغ" هم می‌گوید؛ در سه‌شنبه شب ۲۳ دی ماه. و این بیش از پیش به تنش میان جناح‌های حاکمیت دامن می‌زند. "جناح میانه‌رو"، دوباره در کنار "جناح چپ" قرار می‌گیرد؛ در صفی فشرده و در فضایی سخت متشنج. مجمع روحانیون مبارز بیانیه می‌دهد و مصاحبه‌ی حسینیان را «توهین‌آمیز به ملت و تضعیف‌کننده‌ی ریاست جمهوری» می‌خواند و کشتارهای سازمان‌یافته‌ی دگراندیشان را «میوه‌های تلخ و ثمرات نامطلوب تفکر و اندیشه‌ی انحرافی و غیر اسلامی فرهنگ خشونت، توسل به زور و قانون‌شکنی» می‌نامد و ادامه می‌دهد:

«پس از کشف دخالت عناصری از وزارت اطلاعات در قتل‌های اخیر، شنیده شد که در یکی از محافل تصمیم‌گیری پیشنهاد ارائه‌ی سناریوی عجیبی مطرح گردید که با ساختن مصاحبه‌ای، چند تن از زندانیان تمامی قتل‌ها را به عهده گرفته و بدین ترتیب ماجرای دردناک اخیر قبل از اطلاع ملت خاتمه یافته و خون مقتولین بی‌گناه لوٹ شود که با مخالفت شدید ریاست جمهوری مواجه و منجر به تشکیل کمیته‌ی تحقیق قتل‌های مشکوک شد.»<sup>۷۸</sup>

مجمع نمایندگان ادوار مجلس از خاتمی می‌خواهد «بدون ملاحظاتی سیاسی» و «با قوت و قدرت ماجرا را پیگیری و همه‌ی عوامل انحراف را شجاعانه از میان بردارد.»<sup>۷۹</sup> ۱۲۰ تن از مدرسین، محققین و روحانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم با صدور بیانیه‌ای عقده‌گشایی می‌کنند؛ از کسانی که «خود را متولیان انحصاری دین می‌دانند» شکایت می‌کنند که اسلام «این مکتب پُر بار را مظهر خشونت، چماق و حمله به افراد و اماکن، تهدید و ارباب محافل فکری و فرهنگی کرده‌اند» و از «ستمی نابخشودنی در حق اسلام و پیامبر»، فغان سر می‌دهند.<sup>۸۰</sup> علی ربیعی مدیر مسئول روزنامه‌ی کار و کارگر در مقاله‌ی افشاگرانه‌ی از روند تحول در وزارت اطلاعات در دوره‌ی وزارت فلاحیان می‌نویسد و اینکه:

«این تحولات نشأت گرفته از سلیقه‌های کج و اندیشه‌ی تنگ منصوب‌شدگان به ناسزا و کوته‌قامتان ناروایی بود که از حداقل روشن‌بینی و ژرف‌نگری بی‌بهره بودند که ساختار اطلاعاتی و امنیتی کشور را منطبق با نیازهای زمانه بازسازی کنند و به جای به کارگیری نیروهای مخلص و قدیمی سپاه و دستگاه‌های دیگری که به خانواده‌ی وزارت اطلاعات پیوستند، افرادی از باند و گروه خود به روش افقی در موقعیت‌های حساس گمارده و در واقع یک الیگارش‌ی اطلاعات محفلی را بنا نهادند...»<sup>۸۱</sup>

مجاهدین انقلاب اسلامی هم ترورها را «بخشی از یک سناریوی گسترده با اهداف کلان ضد انقلابی و ضد ملی» قلمداد می‌کنند. آن‌ها همچنین خبر می‌دهند که «جناح راست بر آن است که طرح عدم کفایت رئیس جمهور را به مجلس ببرد.»<sup>۸۲</sup> هواداران دفتر تحکیم وحدت در گردهمایی و تظاهرات دانشجویی شعار می‌دهند: «توطئه‌ی خائنین افشا باید گردد»، «توطئه‌ی کودتا، افشا باید گردد»، «وزیر اطلاعات، استعفا، استعفا.»<sup>۸۳</sup>

جز در ماه‌های اول سال ۱۳۶۰، هرگز در چنبره‌ی بحرانی چنین حاد گرفتار نشده بودند؛ هرگز این چنین پرده را ندیده بودند و برای هم خط و نشان نکشیده بودند. "میانه‌روها" و سکان‌داران نظام، هراسناک و اندیشناکند. چون همیشه، هاشمی رفسنجانی است که

"جمع‌بندی" مباحث و مشاجرات را ارائه می‌دهد و از دو طرف می‌خواهد که "فتیله" را پایین بکشند و بگذارند که «کار در سیر خودش درست پیش رود»:

«مشاجراتی که هم اکنون در پیش رو داریم و به خصوص جناح‌های اصلی در میدان کشور که همدیگر را متهم می‌کنند سودی از این بحث‌ها نمی‌برند. ما به جان هم می‌افتیم و همدیگر را متهم می‌کنیم و لکه‌دار می‌کنیم و همه با این گونه بحث‌هایی که می‌شود، ضرر می‌کنیم.»<sup>۸۴</sup>

آنچه را که رفسنجانی در بیانی آرام و خونسرد گوشزد می‌کند، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی با دل‌نگرانی و سراسیمگی به زبان می‌آورد: «افراد مستقل و غیر وابسته به جناح‌های سیاسی وقتی در منازعات جناح‌ها دقت می‌کنند، دقیقاً یک کشتی را در دریایی متلاطم پیش چشمان خود مجسم می‌نمایند که سرنشینان آن هر کدام به سوراخ کردن قسمتی از کشتی مشغولند؛ به خیال اینکه با این کار آن دیگری غرق می‌شود و خود می‌تواند کشتی را تصاحب کند! غافل از اینکه وقتی کشتی سوراخ شود، همه غرق می‌شوند و دیگر از خود کشتی و سرنشینان آن اثری نخواهد ماند... جنگ قدرتی که میان جناح‌ها وجود دارد، مانع روشن شدن واقعیت‌هاست... هر جناحی سعی می‌کند قتل‌ها را به جناح مقابل منتسب کند. در این میان مقدمات زیر سؤال می‌روند، انگشت‌های اتهام به سوی افراد موجه نشانه می‌روند. انقلاب و دین و نظام، به خشونت متهم می‌شوند و این همه صورت می‌گیرد برای اینکه عده‌ای مایل هستند قدرت خود را تحکیم کنند و قله‌های تسخیر نشده را به تسخیر درآورند...»<sup>۸۵</sup>

وضعیت به حدی مخاطره‌آمیز است که "میان‌رو"ها هم به صرافت می‌افتند و ضرورت آتش‌بس فوری و آبی را پیش می‌کشند. بیش‌وکم با همان استعاره‌های روزنامه‌ی جمهوری اسلامی؛ با این فرق که برخلاف ترازوی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی که به سود "راست"ها میزان شده، کفه‌ی ترازوی این‌ها به سود "چپ"ها سنگینی می‌کند.

«... در زمانی که کمیته‌ی تحقیق درباره‌ی قتل‌های سازمان‌یافته به مراحل خوب و تعیین‌کننده‌ای رسیده است و هر آن ممکن است با ارائه‌ی گزارش نهایی خود غائله‌ی قتل‌ها را ختم کند، این ظن را که کسانی واقعاً مخالف حقیقت‌یابی کمیته‌ی تحقیق هستند، تقویت می‌کند. این جماعت از این نکته‌ی بدیهی غافلند که کشتی جمهوری اسلامی که همه‌ی جناح‌ها بر آن سوارند، تحت تأثیر تحولات اخیر در دریای متلاطم بدگمانی‌های داخلی و خارجی شناور است و تیشه‌هایی که حضرات گمان می‌برند بر پشت رقیب فرو می‌کوبد، در حال شکستن کشتی ملت و دولت ایران است و اگر این ضربات ناشیانه چندی دیگر نیز بپایند، نه از تاک نشانی خواهد ماند و نه از تاک نشان... با وضع بغرنجی که در این یک هفته‌ی اخیر پیش آمده است، همه‌ی جناح‌های درون نظام اسلامی با رشته‌ی جدیدی به نام "بحران قتل‌های سازمان‌یافته" به یکدیگر گره خورده‌اند و حیات سیاسی همه‌ی آن‌ها به حل مدبرانه‌ی این بحران بستگی دارد. پس بگذارید عالی‌ترین مقام اجرایی کشور به حکم وظیفه و اختیارات قانونی‌اش این بحران را حل کند.»<sup>۸۶</sup>

پایان داستان را می‌شود حدس زد. "کمیته‌ی تحقیق درباره‌ی قتل‌های مشکوک" در روز ۲۴ دی ماه نتیجه‌ی کار خود را اعلام می‌کند. «... تصمیم‌گیری‌های افرادی که قتل‌ها را سازماندهی و اجرا کرده‌اند، به صورت محفلی بوده. تحقیقات عمیق حاکی از آن است که هیچ‌کدام از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی در این کار به هیچ عنوان دخالت نداشته‌اند... متأسفانه در برخی روزنامه‌ها به طور ناصحیح به اسامی برخی مدیران وزارت اطلاعات به عنوان مظنون اشاره شده است که عاری از صحت بوده و این امور مورد پیگرد قانونی است.»<sup>۸۷</sup>

بدین ترتیب "کمیته..." به کار خود پایان می‌دهد و پرونده‌ی "قتل‌های مشکوک" را به دادستانی نظامی تهران می‌دهد. و دادستان، حجت‌الاسلام محمد نیازی هم در اولین گفتگوی خود با مطبوعات، آگاهی می‌دهد که:

«... در این پرونده تنها به چهار فقره قتل مربوط به مقتولان داریوش فروهر و همسرش، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده رسیدگی می‌شود.

- ۱۰ نفر تحت تعقیب قرار گرفته و بازداشت شدند که شماری از آنان با سپردن قرار و تعدادی به لحاظ بی‌گناهی آزاد شده‌اند و تعدادی هنوز در بازداشت به سر می‌برند.

- برابر اصل ۱۶۵ قانون اساسی - که اصل بر محاکمه‌ی علنی است مگر به امنیت ملی ضربه وارد کند که آن هم با تشخیص رئیس دادگاه است... در این پرونده چنانچه رئیس دادگاه تشخیص دهد، محاکمه علنی خواهد بود.

- تاکنون هیچ یک از متهمان ادعا نکرده‌اند که برای ارتکاب این قتل‌ها مجوز و حکم شرعی داشته‌اند...

- به لحاظ زشتی این جنایات، شاکله‌ی وزارت اطلاعات نمی‌تواند این جنایات را بپذیرد و به همین دلیل متهمان سیر طبیعی و سلسله مراتب تشکیلاتی را دور زده‌اند و به جای ضوابط از روابط استفاده کرده‌اند، و در این قضیه مدیر کل یا معاون مربوطه وزارت اطلاعات در جریان نبوده‌اند...

- متهمان این پرونده ادعاهایی در مورد مقتولین دارند که مورد قبول این دادسرا نیست و متهمان طبعاً از خودشان دفاع خواهند کرد.

- برخی از افراد خارج از وزارت اطلاعات شناسایی شده و اقداماتی انجام شده است تا در مورد وابستگی آنان به خارج تحقیق شود.<sup>۸۸</sup>

### میان ماندن و رفتن

با آن همه نگرانی‌ای که سر تا پای وجودشان را فراگرفته، طبیعی است که توجه چندانی به ظواهر امر نداشته باشند و از اینکه بی‌مقدمه "فتیله"ی بررسی "کمیته‌ی تحقیق"شان را پائین می‌کشند و پرونده‌ی "قتل‌های مشکوک" را به دست "دادستانی نظامی تهران" می‌سپارند، دلنگران نباشند.

رد کردن فرضیه‌ی "دخال‌ت جناح‌ها" در "قتل‌های مشکوک" و پیش کشیدن این نکته که وزیر اطلاعات و مدیران وزارت‌خانه‌اش از آنچه در "محفلی" از کارمندان می‌گذشته و به ترورها انجامیده، ناآگاه بوده‌اند، فرضیه‌ی سومی را تقویت می‌کند. فرضیه‌ای آشنا. همان فرضیه‌ای را که نخستین بار از سوی وزارت اطلاعات‌شان طرح شد. در همان "اطلاعیه" ۵ دی ماه "پیرامون قتل‌های مشکوک اخیر". همان که کشتارها را به یک "شبکه‌ی فتنه‌گر" نسبت می‌دهد که شماری از اعضایش از «همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» وزارت اطلاعات‌اند و «آلت دست عوامل پنهان» و در خدمت "مطامع بیگانگان". پس "کمیته‌ی تحقیق"شان که در ظاهر "مستقل بود و از عناصر دست‌چین شده رئیس‌جمهور" تشکیل شده بود و به نام کمیته‌ی تحقیق رئیس‌جمهور شهرت یافته بود، در پایان چند هفته کار پُر جار و جنجال به سناریویی مهر تأیید زد و رخت برپست که اطلاعاتی‌هاشان ساخته‌اند و پرداخته‌اند. چه جالب است و طبیعی!

نمی‌خواهند، نخواستند، هرگز نخواستند که به این ستاد فرماندهی "سربازان گمنام امام زمان" کمترین خدشه‌ای برسد؛ به تشکیلات کارایی که در تمام بیست سال گذشته چشم و گوش حکومت‌شان بوده است. به دستگاه پیچیده و هزارتویی که در منکوب کردن نشانه‌ها و نمادهای اعتراض، دست‌آوردی چشمگیر داشته است. به نیروی نیمه پیدا و نیمه پنهانی که در حرفه‌ی سرکوب فراقانونی، خیره شده و آن را توأمان با سرکوب قانونی مخالفان به کار بسته است. به سازمان خوفناکی که صدها هسته‌ی وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی را در این سوی آن سوی ایران اداره می‌کند و صدها تن از سرشاخه‌های پیکره‌ی جامعه‌ی دگراندیشان و دگرخواهان ما را به خاک و خون انداخته است. به نهادی که تروریسم دولتی را جزء تفکیک‌ناپذیر جمهوری اسلامی ساخته است و از این رهگذر به قدرت و ثبات نظام‌شان افزوده است.<sup>۸۹</sup>

انتخاب خاتمی به مقام ریاست جمهوری نیز با پیش گرفتن سیاستی نوین نسبت به این سازمان همراه نبود. خاتمی نه تنها در جهت از کار انداختن شبکه‌ی وحشت‌پراکنی و مرگ‌آوری وزارت اطلاعات حرکت نکرده، که در دوران زمامداری‌اش - به ویژه از بهار ۱۳۷۷ به این سو - دامنه‌ی حرکت باندهای چماق‌دار و عملیات فراقانونی‌شان بیشتر و بیشتر شده؛ بیشتر از آنچه در بهار و تابستان سال ۱۳۶۰ دیده شد، شاید. در این ده ماهه‌ی گذشته روزی نبود که دفتر روزنامه و نشریه‌ای، سخنرانی یا گردهمایی‌ای، یا تالار سینما یا سالن کنسرتی در معرض حمله‌ی باندهای چماق‌دار نبوده باشد و کسانی مورد ضرب و جرح "افراد ناشناس" قرار نگرفته باشد.<sup>۹۰</sup> این آخری‌ها، کار به انفجار بمب در دفتر روزنامه‌ها هم کشیده شده و «آشوب در برخی نماز جمعه‌ها» و آتش زدن اتومبیل برخی از "سخنرانان".<sup>۹۱</sup>

گروه‌های چماق‌دار و وحشت‌پراکنی که از سوی رسانه‌های آن دیار "گروه‌های فشار" خوانده می‌شوند، رفته رفته به چنان تشنجی در گستره‌ی جامعه دامن می‌زنند و چنان وحشتی در دل‌ها می‌اندازند که سرانجام واکنش آغاز می‌شود. بیشتر به صورت عریضه یا نامه‌ی سرگشاده نوشتن به مسئولان مملکت. یکی از ماهنامه‌ها هم پرونده‌ای در این زمینه می‌گشاید و می‌کوشد "از رازهای" آن سرزمین پرده بردارد. اما نه رازی می‌گشاید و نه راهی. همین نشریه است که خبر می‌دهد:

«با توجه به حاکمیت انحصاری جناح راست در قوه‌ی قضائیه و عدم رقابت این جناح در استفاده از ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد با گروه‌های مانند *انصار حزب‌الله*، تدریجاً مشاهده می‌شود جناح چپ نیز به منظور تجهیز خود جهت مقابله با این عدم توازن رو به سیاست قرینه‌سازی آورده است. در همین چهارچوب است که جناح چپ به عنوان اولین اقدام در شهر اصفهان که یکی از سیاسی‌ترین شهرهای ایران است و طی سال‌های اخیر صحنه‌ی قدرت‌نمایی یک جانیه گروه *انصار حزب‌الله* در بروز برخوردهای خشن نسبت به مسائل این استان بوده، اقدام به ایجاد تشکیل سیاسی تحت عنوان *کانون همبستگی پیروان خط امام* کرده است...»<sup>۹۲</sup>

اما تنها قوه‌ی قضائیه نیست که در استفاده از «ابزارهای قانونی تحت امر خود به منظور برخورد» با گروه‌های چماق‌دار رقبتی نشان نمی‌دهد. رئیس‌جمهور هم رقبتی به این کار نشان نمی‌دهد. حتا وقتی دو تن از اعضای کابینه‌اش در روز روشن از چماق‌داران می‌خورند، واکنشی جدی از سوی خاتمی دیده نمی‌شود. چه بسا به این دلیل که رویارویی با گروه‌های چماق‌دار و تلاش در جهت محدود کردن دامنه‌ی حرکت آن‌ها، سیاست دولت خاتمی نبوده است. برعکس نشانه‌هایی در دست است که این فرضیه را تقویت می‌کند که افزایش چشمگیر عملیات وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی و گسترش فضای تنش و تشنج، سیاستی آگاهانه و حساب شده است



و رویه‌ی دیگر طرح "توسعه سیاسی" شان. با پخش امواج وحشت‌پراکنی و مرگ‌آفرینی می‌توانند سلطه‌ی سیاسی‌شان را حفظ کنند، نگذارند وضعیت رو به وخامت رود و تجربه‌ی گورباچف و گشایش سیاسی در شوروی و کشورهای بلوک شرق پیشین تکرار شود و نظام فروپاشد.

گوشه‌ای از آن طرح هم تنبیه و ادب کردن کسانی است که با از گلیم خود فراتر می‌گذارند و خط قرمز را رد می‌کنند؛ برای آنکه دیگران درس عبرت بگیرند، از پیشروی وامانند و شیرازه‌ی کار از کف نرود. پس بر "وزارت اطلاعات و امنیت" شان است که کوشندگان و سرآمدان جامعه‌ی دگراندیشان و دگرخواهان را چهار چشمی بیابند، در اطراف آن‌ها خوب تحقیق کنند و خط و ربط‌های شان را درآورند؛ تدوین فهرست جامع و کامل سرشاخه‌های پیکره‌ی دگراندیشان ایران که باید به خاک افتاده شوند، اما بر دوش "اطلاعاتی" ها نیست. کار گروه‌های تحقیق وابسته به "مجمع رفع بحران" است که انگار جانشین "کمیته‌ی امور ویژه" شده. این‌ها به بحث و بررسی توصیه‌های محققان می‌نشینند و با توجه به مشخصه‌های هر مورد، مرتد و مهدورالدم را تعیین می‌کنند و اسامی آن‌ها را به دست مقام‌های بالای وزارت اطلاعات‌شان می‌دهند. هرچند راه و روش کار این شبکه هنوز به دقت دانسته نیست، اما روشن است که وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران تا حدودی آزادی عمل و اختیار دارند؛ در تعیین تقدم "سوژه" ها و مکان و زمان جنایت‌هاشان.<sup>۹۳</sup>

با آزادی عمل و اختیار همیشگی شان و با نیت افزایش بازدهی عمل‌شان؛ این بار، روش "قتل‌های زنجیره‌ای" را به کار می‌برند و به سر وقت قربانیان‌شان می‌روند. به سروقت مجید شریف که دشمن دیرینه‌ی "جمهوری اسلامی" شان است و سال‌های سال علیه‌شان جنگیده و با اینکه سختی‌های تبعید را تاب نیاورده و به ایران بازگشته، از تک و تا نیفتاده و دوباره پُر شور و شر شده است. به سر وقت پروانه و داریوش فروهر رهبران حزب ملت ایران که برخلاف سایر سازمان‌های سیاسی نیمه قانونی داخل کشور، سنگ‌های شان را با رژیم واکنداند و آشکارا خواستار برچیده شدن بساط جمهوری اسلامی‌اند. و به سروقت محمد مختاری و محمدجعفر پوینده که از رادیکال‌های هیئت هفت نفره‌ای هستند که از سوی کانون نویسندگان به تدوین منشور کانون سرگرم‌اند؛ و از مخالفان سازش و کرنش به جمهوری اسلامی. به سبک و سیاق همیشگی شان، به نابودی "مرتد" ها برمی‌آیند و ناصبی‌ها. مجید شریف، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را در بیرون از خانه‌های شان می‌کشند؛ به همان شکلی که زال‌زاده را کشتند و میرعلایی را. پروانه و داریوش فروهر را اما در خانه‌شان کشتند، با دشنه و شکنجه. درست همان طوری که شاپور بختیار را کشتند و عبدالرحمان برومند را و کاظم سامی را. پروانه فروهر اما اولین زن سیاسی است که به این ترتیب کشته‌اندش.

اما این بار وحشت‌پراکنی‌شان کارگر نمی‌افتد، جنایت‌شان در سیاهی شب گم نمی‌شود و صدایی در گلو فرو نمی‌شکند. صدا، صدا، صدای اعتراض از همه جا به گوش می‌رسد. حساب این صدا را نداشتند. گمان نمی‌کردند که وضع تا به این حد دگرگون شده باشد: روحیه‌ی مردم، حال و هوای جنبش دگراندیشان و دگرخواهان ایرانی در درون و بیرون از کشور، جایگاه جمهوری اسلامی در نزد افکار عمومی جهان و...

این چنین بود که صدایی که از این سوی و آن سوی بلند شد، چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آن‌ها را به واپس نشینی‌هایی وا داشت. این آغاز مکافات است.

<sup>۱</sup> از کمی‌ها و کاستی‌ها یکی هم ماجرای کشته شدن حمید حاجی‌زاده، شاعر است. بیش از یک سال پس از قتل‌های سیاسی سال ۱۳۷۷ نشریه‌ی پیام هاجر، به مدیریت اعظم طالقانی، «گزارش یک قتل، کارون در من است امشب» را منتشر کرد؛ به قلم محمد حاجی‌زاده برادر حمید حاجی‌زاده. او نوشت که چگونه «حمید حاجی‌زاده، شاعر و نویسنده‌ی دگراندیش و کارون کودک ۹ ساله‌اش، نیمه شب ۳۱ شهریور ۱۳۷۷ با بیش از ۲۷ ضربه چاقو سلاخی شدند». فرخنده حاجی‌زاده در گفتگو با تارنمای روز آنلاین (۲۱ دسامبر ۲۰۱۱) می‌گوید: «تعداد و نوع ضرباتی که زده بودند به شدت شبیه قتل فروهرها بود، این قدر این ۴ قتل یعنی قتل حمید و کارون حاجی‌زاده و قتل داریوش و پروانه فروهر شبیه هم بود که انگار یک سناریو بوده، تنها تفاوت این بود که داریوش فروهر را روی صندلی نشانده بودند و حمید چون خانه‌اش در حال بازسازی بوده و میز و صندلی هم نداشته روی زمین بود، بیشتر ضربه‌ها از قسمت بالای سینه زده شده بود...»

<sup>۲</sup> روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷

<sup>۳</sup> رویتر، یکشنبه ۲۲ نوامبر (اول آذر ۱۳۷۷) ساعت هفت و پنجاه دقیقه به وقت شرق آمریکا

<sup>۴</sup> روزنامه‌ی همشهری، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷

<sup>۵</sup> گفتگوی نگارنده با آرش فروهر

<sup>۶</sup> گفتگوی دکتر بهروز برومند با رادیو ایران- لس‌آنجلس، ۲ آذر ۱۳۷۷

<sup>۷</sup> هفته‌نامه‌ی کیهان (چاپ لندن)، شماره ۷۳۶، پنج‌شنبه ۱۶ آذر ۱۳۷۷

<sup>۸</sup> روزنامه‌ی همشهری، سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۷۷

۹ رویتر، ۲ و ۵۲ دقیقه بامداد شرق آمریکا. ۲۵ نوامبر ۱۹۹۹

۱۰ پیشین

۱۱ هفته‌نامه‌ی ایران تایمز، شماره ۱۴۱۲۰، جمعه ۱۳ آذر ۱۳۷۷

۱۲ هفته‌نامه‌ی کیهان (چاپ لندن) شماره ۷۳۵، ۱۲ آذر ۱۳۷۷

۱۳ هفته‌نامه‌ی ایران تایمز، شماره‌ی ۱۴۱۲۰، ۱۳ جمعه آذر ۱۳۷۷

۱۴ پیشین

۱۵ روزنامه‌ی همشهری، پنج‌شنبه ۵ آذر ۱۳۷۷

۱۶ روزنامه‌ی ایران، یکشنبه ۸ آذر ۱۳۷۷

۱۷ روزنامه‌ی همشهری، ۵ آذر ۱۳۷۷

۱۸ هفته‌نامه‌ی آبان، شماره‌ی ۵۳، شنبه ۷ آذر ۱۳۷۷

۱۹ نامه به «ریاست محترم جمهور جناب حجت‌الاسلام خاتمی» به امضای احمد بشیری، سیمین بهبانی، محمدجعفر پوینده، فرج تیممی، هوشنگ حسامی، محمد حقوقی، محمد خلیلی، روشنگ داریوش، علی اشرف درویشیان، فرشته ساری، عمران صلاحی، فرزانه طاهری، شیرین عبادی، سیروس علی‌نژاد، کاظم کردوانی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، فیروز گوران و کاوه گوهرین.

۲۰ روزنامه‌ی همشهری، پنج‌شنبه ۱۹ آذر ۱۳۷۷

۲۱ اطلاعیه‌ی مطبوعاتی عضو بین‌الملل، شماره ردیف MDE1312519، ۱۱ دسامبر ۱۹۹۸

۲۲ روزنامه‌ی همشهری، ۲۱ آذر ۱۳۷۷

۲۳ پیشین

۲۴ پیشین و نیز کیهان (چاپ لندن)، شماره ۷۳۷، پنج‌شنبه ۲۶ آذر ۱۳۷۷

۲۵ روزنامه‌ی همشهری، ۲۲ آذر ۱۳۷۷

۲۶ خطاب به مردم ایران را رنگین‌کمانی از نویسندگان و پژوهندگان دگراندیش داخل کشور امضا می‌کنند؛ از احمد شاملو گرفته که در موضع سازش‌ناپذیری با حاکمیت مانده است تا هوشنگ گلشیری، تا چنگیز پهلوان که با جناح‌هایی از حاکمیت در رابطه بود.

۲۷ پیشین

۲۸ روزنامه‌ی همشهری، دوشنبه ۲۲ آذر ۱۳۷۷

۲۹ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۷

۳۰ می‌گویند که نویسندگان غیر مذهبی ایران مخفی شده‌اند؛ رویتر دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸، جاناتان لیونز

۳۱ اطلاعیه کانون نویسندگان ایران در (تبعید) به مناسبت راهپیمایی اعتراضی در برابر دادگاه لاهه، ۱۹۹۸/۱۲/۱۷

۳۲ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲ آذر ۱۳۷۷

۳۳ نگاه کنید به "حکایت حقوق بشر در ایران" به روایت "ملل متحد"، همین نگارنده، آغازی نو، شماره‌ی ۸، پائیز ۱۳۷۰، صص ۶ تا ۴۷

۳۴ نگاه کنید به "جریان سوم و نظریه‌ی تعادل ویرانگر"، ماهنامه‌ی صبح، شماره‌ی ۸۴، مرداد ۱۳۷۰

۳۵ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، سه‌شنبه ۳ آذر ۱۳۷۷

۳۶ پیشین

۳۷ روزنامه‌ی همشهری، چهارشنبه ۴ آذر ۱۳۷۷

۳۸ ایران اعلام می‌دارد که کشندگان رهبران کهنه‌کار را به مجازات می‌رساند. رویتر، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸؛ نیز نیویورک تایمز، ۱۵ دسامبر ۱۹۹۸

۳۹ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، یکشنبه ۸ آذر ۱۳۷۷، "هسته اصلی توطئه"

۴۰ روزنامه‌ی همشهری، ۷ آذر ۱۳۷۷

۴۱ روزنامه‌ی همشهری، ۱۱ آذر ۱۳۷۷

۴۲ پیشین

۴۳ نگاه کنید به "مرحله‌ها و شکل‌های مختلف دستگیری (۱۳۷۰-۱۳۵۷)"، محمدرضا همایون، صص ۲۴ تا ۴۵، کتاب زندان به ویراستاری ناصر مهاجر

۴۴ به عنوان نمونه نگاه کنید به سرمقاله‌ی واشنگتن پست روز ۱۲ دسامبر ۱۹۹۸

۴۵ ایالات متحده کُشتار نویسندگان ایران را محکوم می‌کند، آسوشیتدپرس، دوشنبه ۱۴ دسامبر ۱۹۹۸

- ۴۶ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۴ آذر ۱۳۷۷
- ۴۷ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۵ آذر ۱۳۷۷. نیز نگاه کنید به روزنامه‌ی خرداد، ۶ دی ۱۳۷۷
- ۴۸ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۶ آذر ۱۳۷۷، سخترانی وزیر تعاون مرتضی حاجی، در مرکز مشارکت امور زنان
- ۴۹ روزنامه‌ی همشهری، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۵۰ روزنامه‌ی همشهری، ۱۱ آذر ۱۳۷۷
- ۵۱ روزنامه‌ی همشهری، ۲۶ دی ۱۳۷۷
- ۵۲ روزنامه‌ی همشهری، ۲۲ آذر ۱۳۷۷
- ۵۳ برای بررسی دقیق‌تر موضوع نگاه کنید به "پیروزی خاتمی، پیروزی مردم" در نشریه‌ی آرش، شماره‌ی ۶۲ و نیز در آزادی شماره‌ی ۱۵، زمستان ۱۳۷۷ به همین قلم
- ۵۴ نگاه کنید به "خط امام و شرایط کنونی جامعه" در هفته‌نامه‌ی عصر ما، شماره‌ی ۸۲، ۱۴ آبان ۱۳۷۶
- ۵۵ روزنامه‌ی همشهری، ۲۵ آذر ۱۳۷۷، بیانیه‌ی "جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی" درباره‌ی حوادث اخیر
- ۵۶ روزنامه‌ی توس، نگاه کنید به هفته‌نامه‌ی کیهان (چاپ لندن)، شماره ۷۲۴، پنجشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۷۷
- ۵۷ روزنامه‌ی همشهری، ۲۴ آذر ۱۳۷۷
- ۵۸ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۵۹ پیشین
- ۶۰ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۶ آذر ۱۳۷۷
- ۶۱ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، اول دی ۱۳۷۷
- ۶۲ روزنامه‌ی همشهری، ۲۳ آذر ۱۳۷۷
- ۶۳ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ۶۴ «اطلاعیه‌ی دفتر آقای بنی صدر پیرامون سازماندهی ترور و آمران و مأموران ترورها»، ۱۴ دی ماه ۱۳۷۷ برابر با ۳ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۵ روزنامه‌ی فرانکفورتر روزن/شتار، چهارشنبه ۶ ژانویه ۱۹۹۹
- ۶۶ روزنامه‌ی همشهری، ۲۰ دی ۱۳۷۷
- ۶۷ رویتر، ۶ ژانویه ۱۹۹۹. «ایالات متحده، بازداشت متهمین به قتل را خوش آمد می‌گوید.»
- ۶۸ رویتر، ۶ ژانویه ۱۹۹۹، «اصلاح طلبان خواستار دگرگونی نیروهای امنیتی شده‌اند». جاناناتان لیونر
- ۶۹ پیشین
- ۷۰ روزنامه‌ی همشهری، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷؛ «تأملی در قتل‌ها و رخدادهای غم‌انگیز اخیر»
- ۷۱ روزنامه‌ی همشهری، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷؛ «جمعی از نمایندگان مجلس خواستار تحقیق و تفحص پیرامون قتل‌های اخیر شدند.»
- ۷۲ روزنامه‌ی همشهری، ۲۲ دی ماه ۱۳۷۷؛ «بیانیه‌ی جبهه‌ی مشارکت ایران اسلامی درباره‌ی قتل‌های اخیر»
- ۷۳ روزنامه‌ی همشهری، ۱۷ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۴ روزنامه‌ی سلام، ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۵ روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۶ ایرنا، ۲۲ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۷ روزنامه‌ی کیهان، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۸ روزنامه‌ی همشهری، ۲۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ۷۹ پیشین
- ۸۰ پیشین
- ۸۱ روزنامه‌ی همشهری، ۲۴ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۲ پیشین
- ۸۳ روزنامه‌ی کیهان، ۲۳ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۴ روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۶ دی ماه ۱۳۷۷
- ۸۵ روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۲۱ دی ماه ۱۳۷۷

---

<sup>۸۶</sup> روزنامه‌ی همشهری، ۲۷ دی ماه ۱۳۷۷

<sup>۸۷</sup> روزنامه‌ی کیهان، ۲۹ دی ماه ۱۳۷۷

<sup>۸۸</sup> ایرنا، ۳۰ دی ۱۳۷۷

<sup>۸۹</sup> نگاه کنید به «تروریسم دولتی ابزار اربعاب جمهوری اسلامی»، ناصر مهاجر، آغازی نو، شماره ۳ و ۴، تابستان ۱۳۶۶ و نیز «کاربرد تروریسم در سیاست‌های دولت رفسنجانی»، بولتن آغازی نو، شماره ۱۷، مهر ۱۳۷۰

<sup>۹۰</sup> نگاه کنید به ماهنامه‌ی کیان، شماره ۳۹، ص ۴۴ تا ۴۷، ایران فردا شماره‌ی ۳۶ ص ۱۲: نیز ایران فردا شماره‌ی ۳۳، ص ۱، و نیز ایران فردا شماره‌ی ۴۵، ص ۵۵

<sup>۹۱</sup> ایران فردا، شماره‌ی ۴۳، ص ۱ و توس، چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۷۷

<sup>۹۲</sup> ایران فردا، شماره ۴۱ اسفند ۱۳۷۶ و فروردین ۱۳۷۷

<sup>۹۳</sup> گفته‌های کاظم دارابی (فرهاد) در دادگاه برلین...